

حجت یا استدلال

۹۷، ۷، ۲

Subject:

Year:

Month:

Date:

۱- معرفت: از معلوم تصوری به مجهول تصوری (تصور: صورت ادراکی به مستلزم اذعان و حکم نفس)

۲- حجت: از معلوم تصدیقی به مجهول تصدیقی (تصدیق: صورت ادراکی به مستلزم اذعان و حکم نفس)
تعریف دقیقتر: عملیات انتقال از قضیه یا قضایای معلوم به قضیه مجهول

* نکته: قبل از ورود تخصصی در بحث حجت و استدلال، بحث از قضیه و اقسام آن را به عنوان مقدمه بحث از حجت مطرح خواهیم کرد. همانگونه که بحث از ظن و ظلمات جنس مقدمه بحث از معرفت بود.

تعریف به رسم نام (جنس قریب خاص)

تعریف خبر یا قضیه: مرکب نامی که صریح است متصرف به صدق و کذب شود.

خاصه	جنس قریب
این بخش از تعریف، انشأ را خارج می کند	این قسمت از تعریف هم شامل
چون وصف به صدق و کذب از عوارض اختصاصی خبر است	خبر می شود هم شامل
خبر است	انشأ

اعتماد قضیه ← علمیه: قضیه ای که در آن به ثبوت چیزی برای چیز دیگر یا نفی اش از آن حکم می شود.

الصدید معدن - البرا محم - الصدوق مدوح - الکاذب لیس
بمؤمن - البخیل لا سیور

شرطیه: قضیه ای که در آن حکم به وجود یا عدم وجود نسبت میان یک قضیه و قضیه دیگر شده

اذا اشرفت الشمس فالنهار موجود
لیس الانسان، اما ان یلون کاتباً أو شاعراً

معمولاً با اذات شرطه است

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

اقسام شرطیه ← متصله: نسبت بین اقصیه، نسبت اتصال و تعلق، لکن بر دیگری یا نفی اتصال و تعلق است.

اتصال: اذا اشرفت الشمس فالنهار موجود

نفی اتصال: لیس اذا كان الانسان نهاراً كان أميناً

منفصله: نسبت بین اقصیه، انفصال و عناد یا نفی انفصال و عناد است.

انفصال: اللفظ إما أن يكون مفرداً أو مرکباً

نفی انفصال: لیس الانسان إما أن يكون كاتباً أو شاعراً

اقصیه چه علی چه شرطیه ← یا موجب است: اگر حکم در اقصیه، نسبت حمل، اتصال و انفصال باشد موجب است (علیه موجب - متصله موجب - منفصله موجب)

یا سالبه: اگر حکم در اقصیه، سلب حمل، اتصال و انفصال باشد

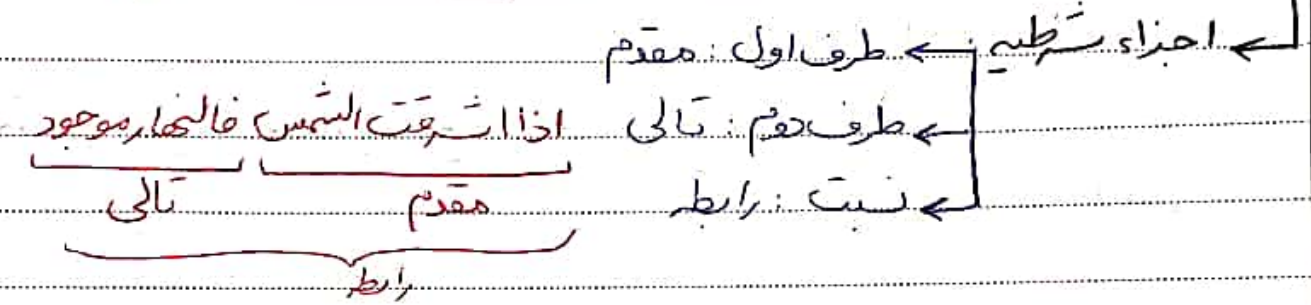
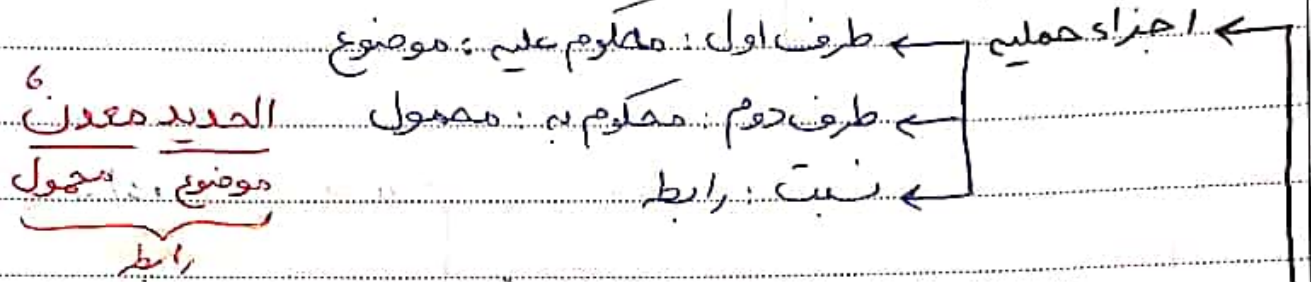
* نکتہ: بہ ایجاب و سلب، کیف اقصیه گفته می شود. چرا که بہ و اربط کیف استفهام از وجوب یا عدمش سوال می شود.

* نکتہ: اقصیه سالبه شباهت یافته با علییه بہ حملیه، متصله و منفصله نسبت چرا که در قضایای سالبه، سلب حمل، سلب اتصال و سلب انفصال می کنیم اما بہ جهت مشابهت با موجب بہ این نام ها ناعیده شده (علیه سالبه - متصله سالبه - منفصله سالبه)

Subject:

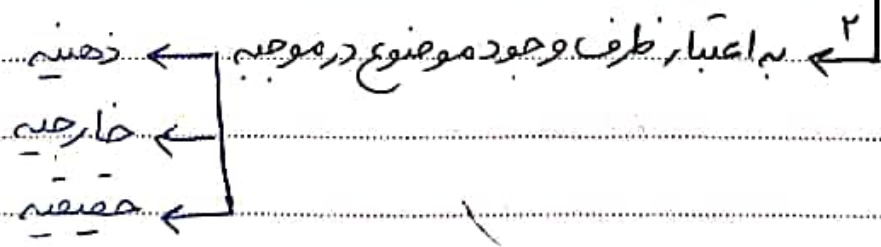
Year: Month: Date:

صرفیه چه حملیه چه شرطیه، دارای دو طرف و یک نسبت بنا بر این ۳ جزء دارد:



* نکته: اطراف و قضیه شرطیه منفصله بنا بر این نیستند که مقدم و تالی نامیده شوند چرا که مانند منفصله بین آنها ترتیب طبیعی برقرار نیست اما به جهت تبعیت از منفصله اینگونه خوانده می شوند.

اللفظ اما أن يكون مفرداً أو مركباً (اللفظ اما أن يكون مركباً)
مقدم تالی تالی



۳ به اعتبار کسب موضوع و محمول و عدول آن ← محصله ← معروله

۴ به اعتبار جهت نسبت ← موجه ← مطلقه

تقسیم جمله به اعتبار موضوع
موضوع یا جزئی است یا کلی و به این اعتبار به ۴ قسم شخصی، طبیعی،
معمول و مخصوصه تقسیم می شود

← اگر موضوع جزئی بود ← قضیه شخصی یا مخصوصه نامیده می شود
مهد رسول الله - انت عالم - هو ليس بشاعر

← اگر موضوع کلی بود ← اینک حکم در قضیه بر روی نفس موضوع کلی
۳ حالت دارد
رفته با چشم پوشی از افراد به گونه ای که جموع
حکم به افراد صریح نیست ← قضیه طبیعی
چرا که حکم بر روی نفس طبیعت است نه افراد
الانسان نوع - الحيوان جنس - الما طوع فضاح -
الصالح خاصه

۲ حکم در قضیه معمول بر روی موضوع کلی است با
ملاحظه افراد و در حقیقت حکم جموع به افراد
دارد و کلی به عنوان مرآتی برای آن افراد است اما
کمیت افراد از حیث کل و بعض معین نشده به همین جهت
معمول نامیده می شود انسان فی الخسر - رئیس القوم ضاحم

ليس من العدل سرعة العزل - المؤمن لا يكذب

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

۳۳ قضیه ای که حکم در آن بر روی موضوع صحت است با ملاحظه افراد اعمالیست افراد از حیث کل و بعض معین شده قضیه محصوره است بنا بر این قضیه محصوره با ملاحظه کمیت افراد تقسیم می شود به \leftarrow کل حکم بر جمیع افراد می شود

- کل اعمام معصوم - کل ماء طاهر
- کل الربا محرم - ما فی الدار ديار
- لا شیء من المحمل بنافع

چیزی حکم بر بعضی از افراد می شود
بعض الناس یذبول

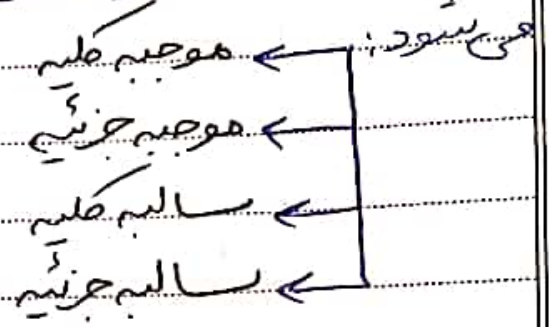
* نکته : از بین اقسامی که ذکر شد در منطق اعتباری نیست مگر به خصوصیات چرا که قضایای شخصی از آن جهت که مسائل منطقی و عمومی و فراگیر هستند تناسبی با مسائل منطقی ندارند اما طبعاً به حکم شخصی است چرا که حکم در قضایای طبیعی و یک قانون عمومی و فراگیر که قابلیت رجوع و تطبیق بر مواردی زیادی داشته باشد را ندارد اما محمله در قوهی جزئی است چرا که در قضایای محمله جایز است اینکه حکم رجوع کند به جمیع افراد و همچنین جایز است رجوع حکم به بعضی از افراد بنا بر هر تقدیر (چه رجوع به بعضی چه رجوع به جمیع) آن یقیناً ثابت است جزئی می باشد لذا قدر متیقن قضایای محمله جزئی است

* نکته : در قضایای جزئی مقصود از رجوع حکم به بعضی از افراد نفس و اثبات است در افراد دیگر نیست و قضیه جزئی نسبت به بعضی دیگر است حکم این است شامل بعضی دیگر شود حکم این است شامل بعضی دیگر نشود مثلاً در مثال بعضی انسان حیوان بعضی باقی هم حیوان هستند اما قضیه بعضی دیگر را مسکوت گذارند نتیجه این است
ATLAS

Subject:

Year: Month: Date:

اقسام فقط قضایای محصوره اعتبار دارند. فرقی ندارد طبعی باشند یا جزئی.
و در محصورات با قرار دادن کم قضیه در کنار کیف قضیه ۴ قسم معتبر حاصل



سور و الفاظ آن: در منطق، لفظی که دلالت بر نسبت افراد موضوع دارد سور نامیده می شود بخاطر تشبیه به سور شهر (دیوار شهر) که شهر را محصور می کند.

الفاظ:

سور موجبه کلیه: کل - جمیع - عامه - كافة - لام استغراق و هر لفظی که دلالت داشته باشد بر ثبوت **مجموع** بر

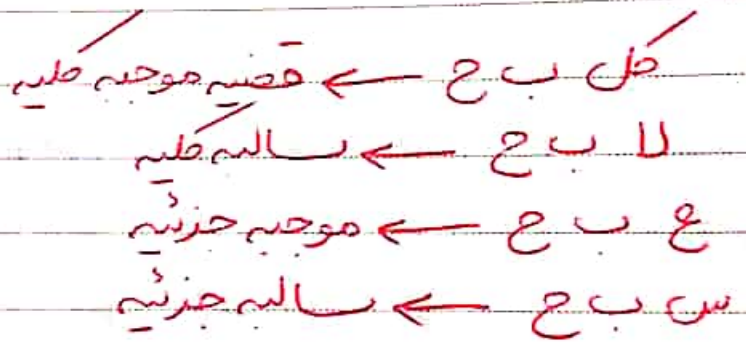
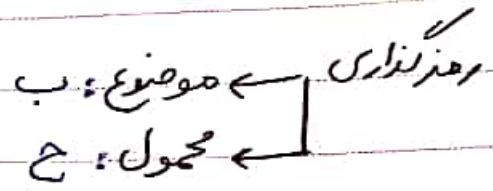
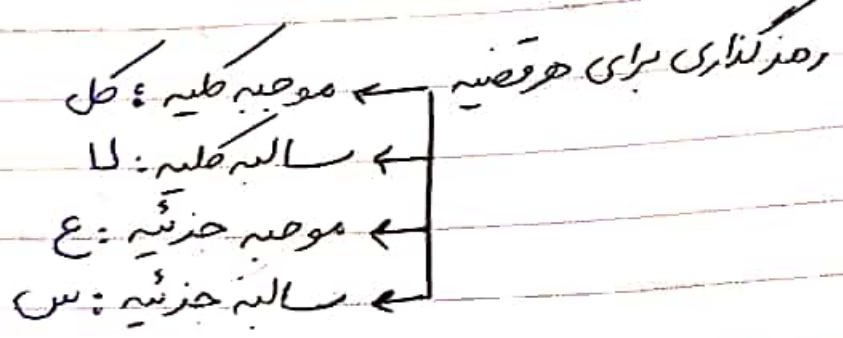
جمیع افراد موضوع
کل ماء طاهر
سور

سور سالب کلیه: لا شیء - لا واحد - نکره در صیغ نفی (نکره ای که بعد از منفی آید) - لفظی که دلالت داشته باشد بر سلب **مجموع**

از همه افراد موضوع
لا شیء من الجمال بنافع
سور

سور موجبه جزئی: بعض - واحد - کثیر - قلیل - ربما - قلما - آنچه دلالت بر ثبوت **مجموع** برای بعضی از افراد موضوع می کند.

سورسالبه جزئیه: لیس بعض بعض... لیس لیس صل - ماکل -
 ایہ دلائل بر سلب محمول لجز بعضی از افراد موضوعی بند



② تقسیم عملیه به اعتبار ظرف وجود:

موضوع در موجبیه:
 گذشت که قضایای عملیه موجبیه قضایای هستند که در آنها به ثبوت چیزی
 برای چیز دیگر حکم شده. **الحکم علی معدول** حکم بر به ثبوت معدول بودن برای آهن
 ثبوت چیزی برای چیز دیگر فرع بر ثبوت مثبت که (موضوع) است یعنی وقتی
 می توان معدول بودن را به آهن نسبت داد که آهن موجود باشد.
 بر خلاف سالبه که طلب وجود موضوع ندارد چرا که معدوم قبول می کند

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

هر چیزی را از آن سلب کنیم و در اصطلاح منطقی سلبه به انتفاء موضوع
ناقصه می شود. **أب عین بن مریم لم یأصل ولم یسرب ولم ینم ولم یتعلم**
بنابر این قضایای موجبه باید موضوع داشته باشند تا صادق باشند و گرنه
فازیند.

وجود موضوع در قضیه موجبه گاهی :

۱- در ذهن است (ذهنی) ← وجود موضوع فقط در ذهن موجود است.
كل اجتماع البقیصین معاً لا اصناع المثلین - كل جبل یا قوت فعلین الوجود
موضوع موجود در ذهن موضوع

(مفهوم جبل یا قوت و اجتماع البقیصین در خارج وجود دارند اما علم ثابت
برای آنها در ذهن است)

۲- در خارج است (خارجی) ← وجود موضوع در خارج است نه گوید ای که در
قضیه تنها افرادی که در بطن از زمان های حال - گذشته یا آینده وجود دارند
مورد نظر است. (علم بر روی افراد محقق الوجود می باشد)
كل حندی فی المجلس مدرت علم عمل السلاج

۳- در نفس امر و واقع (حقیقی) ← وجود موضوع در واقع و نفس امر
است (علم بر روی افراد محقق الوجود و مقدر الوجود با هم است)
كل مثلت مجموع زواياها يساوی القائمین - بعض المثلت قائم الراوی
كل انسان قابل للتعلیم العالی - كل فاد ظاهر

تقسیم بہ اعتبار کفیل موضوع و محمول و عدول انہا : ← محدودہ ← مفصلہ

← مفصلہ : موضوع یا محمول قصیدہ حملیہ گاہی محصلہ اند۔ یعنی دلالت بر
یک شے و موجود مثل **مجد - اسان - اسد** ... دارند
یا دلالت بر یک صفت موجودی مثل **عالم - عادل - کریم** ...
(فرقی ندارد موجب یا سلبی یا سالبہ)

← محدودہ : یعنی بر موضوع یا محمول ، **حرف** سلب داخل شدہ
بہ گونہ ای کہ حرف سلب جزئی از موضوع یا محمول شدہ
مثل **لا اسان - لا کریم - غیر نصیر**
(فرقی ندارد موجب یا سلبی یا سالبہ)

سالب

موجب

مفصلہ الطرفين ← **الجواء لیس بقی** - **الجواء لیس بقی**
کلمہ کلمہ کلمہ کلمہ

مفصلہ الموضوع
محدولہ المحمول ← **الجواء هو غیر القاسد** - **الجواء لیس هو غیر القاسد**
کلمہ کلمہ محدودہ

محدولہ الموضوع
مفصلہ المحمول ← **غیر العالم مستهان** - **غیر العالم لیس سعید**

محدولہ الطرفين ← **کل لا عالم هو غیر صائب الرأی** - **کل غیر سعید لیس هو بقی**
محقق فی الحیاة

Subject:

Year

Month

Date

۲- امتناع: یعنی ثبوت معمول برای ذات موضوع مقابل است به گونه ای که سلب معمول از موضوع واجب است. **مثل: اجتماع نسبت به نقیضین** (نقیضان به ذاته یا بکریه جمع نمی شوند) **نکته:** با توجه به قید **{ برای ذات موضوع }**، هر آنچه که امتناعش بخاطر امری خارج از ذات موضوع است خارج می شود. **مثل: سلب تفکر از نائم** (اگرچه نائم قادر به تفکر نیست اما این سلب تفکر، ذاتی نیست بلکه به این جهت است که فاقد هوشیاری است)

امکان خاص یا امکان حقیقی: ثبوت معمول برای ذات موضوع نه واجب است نه ممنوع. یعنی هم ایجاب و هم سلب، هر دو جایز است. **مانند: وجود نسبت به انسان**

امکان عام: مقصود از امکان عام، آن چیزی است که در مقابل یکی از دو ضرورت ایجاب یا سلب قرار دارد و معنایش سلب ضرورت است اما سلب ضرورت واحد نه هر دو ضرورت با هم. پس اگر سلب ضرورت، ایجاب بود، معنایش این است که طرف سلب ممکن است و اگر سلب ضرورت، سلب باشد، معنایش این است که طرف ایجاب ممکن است.

مثال امکان ایجاب:

الله ممکن الوجود } وجود ممکن نیست
انسان ممکن الوجود

← طرف مقابل وجود ← عدم وجود ←
ضروری نیست. چرا که اگر ضروری باشد، وجود ممکن می شود نه ممکن.
← طرف موافق وجود ← وجود ←

۱- می تواند واجب باشد مثل: الله

۲- می تواند واجب نباشد

ATLAS

مثل: انسان

فرق معدوله المجهول بالسالبه و مقصوده المجهول:
 ۱- در معنا: مقصود ارساله، سلب حمل و مقصود از معدوله، حمل سلب است به این نحو که سلب در معدوله جزئی از مجهول است و مجهول با همین حالت سلبی خود حمل بر موضوع می شود.

۲- در لفظ: غالباً در سالبه از (ليس) و در معدوله از (لا) و (غير) استفاده می شود و همچنین در سالبه، رابطه بعد از حرف سلب قرار می گیرد تا دلالت کند بر سلب حمل و در معدوله، رابطه قبل از حرف سلب قرار می گیرد تا دلالت کند بر حمل سلب.

تقسیم به اعتبار جهت نسبت ← موجهه
 ← مطلقه (عبر موجهه)

برای تبیین این تقسیم ناچاریم از شرح ماده و جهت قضیه: ماده قضیه: هر مجهولی که نسبت داده می شود به موضوعش، این نسبت (نسبت مجهول به موضوع) بنا بر تقسیم عقلی (حصه عقلی) یکی از ۳ حالت است که به آنها مواد ثلاث می گوئیم:

۱- وجوب: یعنی ثبوت مجهول برای ذات موضوع ضرورت دارد و لازم است برای آن به گونه ای که سلب مجهول از موضوع مستلزم است.

مثل: **وجوب نسبت به عدد ۴** (موضوع: عدد ۴ - مجهول: زوجیت) ذات ۴ واجب است متصف به زوجیت شود.

نکته: با قید {برای ذات موضوع}، آنچه لزومش بفاطرا مری خارج از ذات موضوع است، خارج می شود. مثل: **ثبوت حرکت برای ماه** (حرکت اگر چه لازمی ماه است اما این لزوم، ذاتی نیست بلکه بفاطرها یقاه ماه در منظومه

ATLAS شش و علاقه ای است که با زمین دارد

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

مسئله برای امکان سنجی

طرف مقابل (وجود) ← ضروری نسبت
 چرا که اگر وجود ضروری باشد موجود واجب می شود و دیگر عرضش هم منع است نه ممکن

شریک الباری ممکن العدم { عدم ممنوع نسبت
 انسان ممکن العدم

← طرف موافق (عدم وجود) ← ۱- می تواند
 ضروری باشد نسبت به شریک الباری
 ۲- می تواند ضروری نباشد نسبت به ان

بنابراین، امکان عام اصطلاحی است که منطبق می شود هم بر وجود هم بر امتناع هم بر امکان خاص

نکته: این حالات ۳ گانه ای که هیچ قصه ای خالی از آن نیست مواد قضایا یا عناصر عقود و کیفیات نامیده می شود و این مواد ۳ گانه ۶ وجوب - امتناع و امکان خاص است اما امکان عام از جهات شمرده می شود نه از مواد قضایا.

نکته: مواد ثلاث، بیان کننده کیفیت نسبت هستند

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

جهت قضیه : جهت غیر از عاده است و مقصود از آن ، آن چیزی است که
 تکرار می شود و تصور می شود که کیفیت نسبت بر حسب آن در عبارات قضیه
 اعده است . وجه اشتراک ماده و جهت : هر دو بیان کننده کیفیت نسبت
 هستند . فرق بین ماده و جهت : ماده همان کیفیت و نسبت واقعه
 است که در نفس الامر تحقق دارد که یا وجوب یا امتناع و یا امکان است
 و واجب نسبت که در مقام نظر و توجه به قضیه تکرار می شود گاهی در
 عبارتی می آید و گاهی در عبارتی ذکر نمی شود
 اما جهت ، خصوصاً آن کیفیتی است که در مقام توجه به قضیه تکرار می شود
 اگر با نظر به قضیه ، چیزی درباره کیفیت آن دانسته نشود ، قضیه فاقد
 جهت نخواهد بود

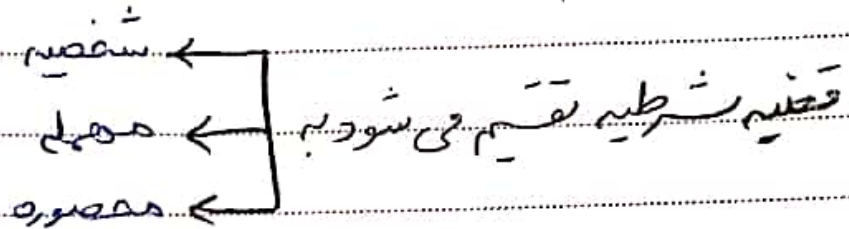
نتیجه : جهت واجب نسبت که مطابق با ماده و اقتراف قضیه باشد
 گاهی مطابقت دارد . انسان حیوان بالصوره : ماده : ضرورت
 جهت : ضرورت
 ماده بخواه روی نسبت حیوان بود ،
 برای انسان جهت را از اینک در قضیه
 ذکر شده

گاهی مطابقت ندارد . انسان ممکن آن بیون حیواناً : ماده : ضرورت
 جهت : امکان

نتیجه اینک ، قضیه ای که در آن کیفیت نسبت بیان شده ، موجه نامیده
 می شود و قضیه ای که در آن کیفیت نسبت بیان شده ، مطلقه یا
 غیر موجه نامیده می شود .

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

اقسام قضیه شرطیه:
برای قضیه شرطیه، تقسیم است نسبت به این که در قضیه علیّه گذشت، اما نه به اعتبار موضوع. چرا که قضیه شرطیه موضوع ندارد بلکه به اعتبار حالت ها و زمان ها که در آنها تلازم یا عناد (اتصال و انفصال) باشد



شخصیه: قضیه شرطیه ای است که در آن حکم شده به اتصال یا تنافی یا نفی این دو در زمان معین شخصی و در یک حالت معین

مثال منفصله موجبه: اگر زید عصبانی آمد به او سلام نمی کنیم
الوا عرووز باران بارید از خانه خارج نمی شوم

مثال متصله سالبه: چنین نسبت اگر استاد هم اکنون حضور داشته باشد مشغول تدریس باشد

مثال منفصله موجبه: الان ساعت یک است یا دو
اگر زید در خانه باشد یا خوابیده است یا بیدار

مثال متصله سالبه: چنین نسبت که دانش آموز در حدیسه یا بیچار است یا مشغول درس

Subject:

Year:

Month:

Date:

معمولاً: قضیه شرطیه ای است که حکم می شود در آن به اتصال یا تنافی و یا رفع این دو در حالت و زمان نامشخص بدون توجه به عموم احوال و ازمان یا خصوص این دو.

مثال متصله موجبه: زمانی که آب به حدی که برسد با طلاعات نجاسات نفس نسی شود.

مثال متصله سالبه: چنین نسبت اگر انسان دروغگو باشد، پندیده باشد.

مثال متصله موجبه: قضیه یا موجبه است یا سالبه.

مثال متصله سالبه: چنین نسبت که شیء یا معدن باشد یا طلا.

مقصود: قضیه شرطیه ای است که در آن کسیت احوال و اوقات حکم از حیث حل و بعضی معین شده و بر اعم است ← کلمه جزئی ←

مقصود کلمه: اگر اثبات حکم یا رفع آن شامل همه احوال و اوقات باشد می شود کلمه.

مثال متصله موجبه: کلمات الأُمَّة حَرِيصَةٌ عَلَى الْفَضِيلَةِ كَانَتْ سَالِكَةً سَبِيلَ السَّعَادَةِ: هرگاه امتی حریص بر فضیلت بود در راه سعادت قرار می گیرد.

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

مثال متصله سالیه : لیس ابداً او لیس البتہ اذا كان الانسان صبوراً
على الشدائد كان غير موفق في اعماله : حين نيت له اگر
انسان صبور بر سختی باشد غیر موفق در اعمالش باشد

مثال منقطعہ طبعیہ موجبہ : دائماً إما أن يكون العبد الصحيح زوجاً أو فرداً
همیہ عدد صحیح یا زوج است یا فرد

مثال منقطعہ طبعیہ سالیه : لیس ابداً او لیس البتہ إما أن يكون العبد الصحيح
زوجاً أو قابلاً للقسمه على اثنين : حين نيت له
عدد صحیح یا زوج باشد یا قابل تقسیم بر دو

محصوره جزئیہ : اگر آیات حکم یا رفع آن اختصاص به بعض از احوال
و اوقات غیر معین داشته باشد

مثال متصله موجبہ : قد يكون اذا كان الانسان عالماً كان سعيداً : طبعی
الانسان عالم باشد سعادتمند است

مثال متصله سالیه : لیس ظلاً كان الانسان حاضراً طناً ناجحاً في الاعمال
خاص حين نيت له الانسان باهوش باشد در اعمالش
موفق باشد

مثال منقطعہ موجبہ : قد يكون إما أن يكون الانسان مستلقياً أو جالساً
گاهی انسان یا نشسته است یا ایستاده

Subject:

Year:

Month:

Date:

مثال منقطع سالبه ، قد لا يكون إما أن يكون الانسان مستلقياً أو جالساً
حين نبتت، كراهي ان ايتاده باشد يا نشسته

سور در قضيہ شرطية : سور در قضيہ شرطية دلالت بر كليت احوال و اركان دارد.

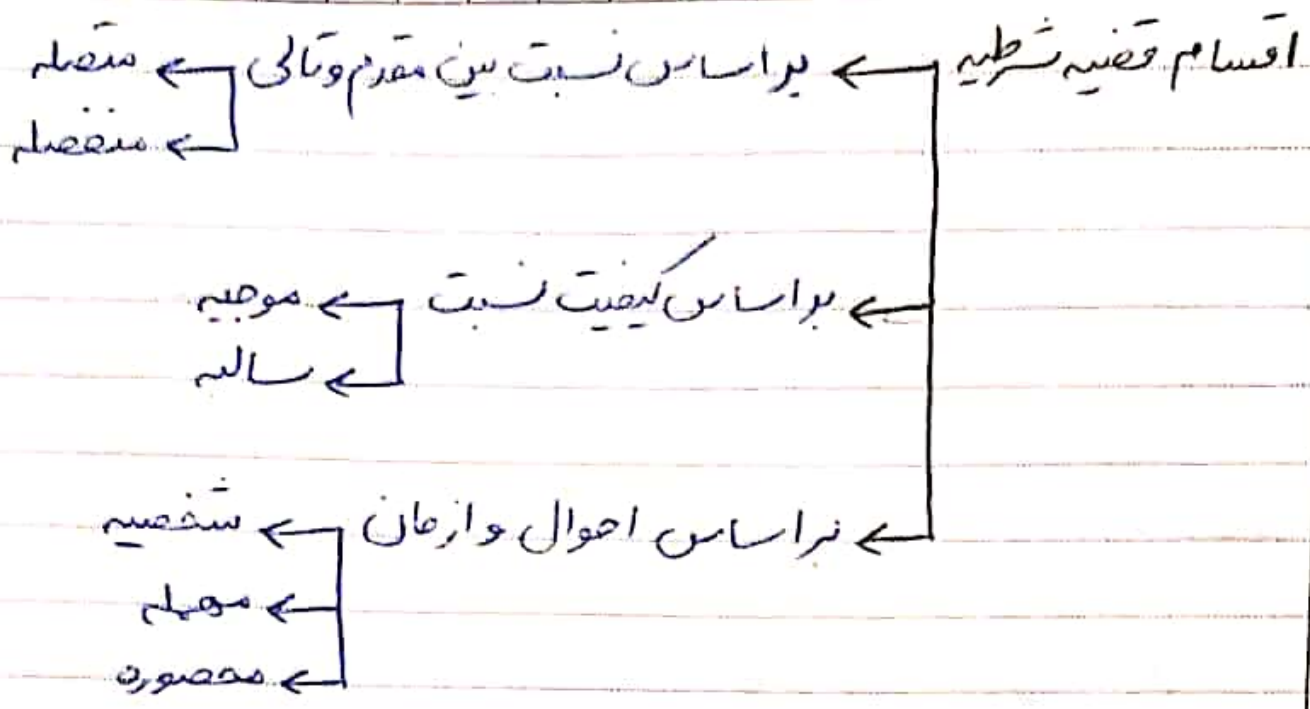
سور موجب عليه : كلما - فوما - متى در مقصد - دائماً در منقطع

سور سالبه عليه : ليس - أبداً - ليس البتة در مقصد و منقطع

سور موجب جزئية : قد يكون ، هم در مقصد هم در منقطع

سور سالبه جزئية : قد لا يكون در مقصد و منقطع - ليس فقط در مقصد

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____



اقسام متصله: قضیه شرطیه متصله به اعتبار طبیعت اتصال بین مقدم و تالی تقسیم می شود به

- لزومیه
- اتفاقیه

لزومیه: متصله ای است که میان طرفین آن اتصال حقیقی برقرار است به گونه ای که یکی از آن دو مستلزم دیگری است بدین صورت که یا یکی از آنها علت دیگری یا هر دو معلول یک علت می باشند.

مثال: اگر آب گرم شود منسبط می شود ← مقدم مقدم ← متالی تالی ← علت تالی

مثال: هنگامی که آب منسبط می شود گرم شده است ← مقدم مقدم ← متالی تالی ← علت مقدم

مثال: هنگامی که آب منسبط می شود ← هر دو معلول یک علت مقدم ← متالی تالی ← علت هر دو معلول یک علت مقدم (گرمی) و آن علت: درجه حرارت خاص

Subject:

Year: Month: Date:

اتفاقیه : قضیه شرطیه متصله ای است که میان طرفین آن اتصال حقیقی برقرار نیست زیرا علقه و پیوندی که ملازمه ی میان آنها را به وجود آورد وجود ندارد اما اتفاقاً حصول تالی مقارن با حصول مقدم شده .

مثلاً آنکه به طور اتفاق همیشه محمد پس از شروع درس وارد کلاس شده باشد . در این صورت گفته می شود هرگاه محمد وارد کلاس شود ، درس قبل از او شروع شده است . هیچ علقه و پیوندی بین آمدن محمد و شروع درس نیست فقط بر اثر اتفاق و تصادف با هم مقارن شده اند .

اقسام منفصله : قضیه شرطیه منفصله به اعتبار تنافی میان مقدم و تالی تقسیم می شود به
 ↳ عنادیه
 ↳ اتفاقیه

عنادیه : قضیه شرطیه منفصله ای است که میان طرفین تنافی و ناسازگاری حقیقی برقرار است . به این صورت که ذات نسبت در یک طرف با ذات نسبت در طرف دیگر ناسازگاری دارد مثل **عدد صحیح یا زوج است یا فرد** .

اتفاقیه : میان طرفین تنافی و ناسازگاری حقیقی و ذاتی برقرار نیست بلکه طرفین به طور اتفاق و تصادفی در اثر یک امر بیرون از ذات با یکدیگر جمع نشده اند . مثال : کسی که در اتاق نشسته یا محمد است یا علی (زعمانی که اتفاقاً بدانیم که غیر از این دو در اتاق نیست) .

Subject:

Year:

Month:

Date:

قصه شطرنج منقسمه عنادیه به اعتبار امکان اجتماع طرفین یا رفع آن
 و عدم امکان تقسیم می شود به ← حقیقه
 ← مانع الجمع
 ← مانع التلاوه

حقیقه و قصه ای است که در آن به تناهی و ناسازگاری دو طرف
 هم در موصیه ← صدق اجتماع و هم در کذب حکم شده بنا بر این اجتماع و ارتفاع ناعلمان
 ارتضاع

مثال: عدد صحیح یا زوج است یا فرد ← یک عدد صحیح نمی تواند به زوج
 باشد نه فرد (ارتفاع ناعلمان) و همچنین نمی تواند هم زوج باشد هم
 فرد (اجتماع ناعلمان)

هم در سالبه ← قصه ای که حکم شده در آن به عدم تناهی و ناسازگاری
 هم در صدق و هم در کذب بنا بر این اجتماع ناعلمان و ارتفاع ناعلمان

مثال: چنین نسبت به حیوان هم ناطق باشد هم قابل تعلیم
 (اجتماع در انسان - رفع در سب)

مانع الجمع: قصه ای که در آن به تناهی و ناسازگاری دو طرف در صدق
 ← در موصیه و نه در کذب حکم شده است.

مثال: جسم سفید است یا سیاه ← جسم نمی تواند هم سفید
 باشد هم سیاه (اجتماع ناعلمان) - می تواند به سفید باشد
 نه سیاه (ارتفاع ناعلمان) می تواند قرمز باشد

۱۱

Subject

Year

Month

Date

در باب سے فقہینہ ای ایبت کہ در آن بہ عدم تسامی و ناسا گھاری
دو طرف در صدق و نہ در کذب حکم شدہ است۔

قتال بہ جنین نسبت کہ جسم یا غیر سفید باشد یا غیر سیاہ
(اجتماع عملوں) غیر سفید و غیر سیاہ در قرقہ جمع می شوند۔
نہی تواند نہ غیر سیاہ باشد نہ غیر سفید چون در این صورت
بی رنگ می شود و باید رنگی باشد (ارتقاع یا عملوں)

18.00 السؤال قضیه‌ی عنایه حقیقه در تقسیم هائی است که حاضر است و شوق دیگری

19.00 برای آن وجود ندارد ←

20.00 سوال مانعه الجمع موجب ← در جواب کسی است که توهم کرده اجتماع بین

NOTE

۲ چیز را مثل اینکه توهم کرده اعانت و عصیانگری در یک شخص جمع می شود

در جواب به چنین شخصی گفته می شود شخص یا امام است یا عالمی خداوند و

13 June 2017

۱۸ رمضان ۱۴۳۸ھ

مفاتیح این است که امامت و عصیان در یک شخص جمع نمی شود اما واقع می شود

استعمال مانع الجمع سالمه در جواب کسی است که توهم کرده بحال بودن جمع

بین چیزها مثل کسی که توهم کرده نبوت و امامت در بیت واحد جمع نمی شوند به چنین

شخصی گفته می شود چنین نیست که در یک بیت واحد یا نبی باشد یا امام مفاتیح این

است که نبوت و امامت می توانند با هم جمع شوند

مانع الخلو ← (در موجد) ← قضیه ای که در آن به تناقض و ناسازگاری دو طرف درکتاب

و نه در مصدق حکم شده. مثال ← جسم یا غیر سفید است یا غیر سیاه

ارتفاع ← ناممکن ← نمی تواند نه غیر سفید باشد نه غیر سیاه

اجتماع ← ممکن ← مثلاً "بنفش"

در سالمه ← به عدم تناقض و ناسازگاری دو طرف در کتاب و نه در مصدق حکم شده.

مثال ← چنین نیست که جسم یا سفید باشد یا سیاه

اجتماع ← ناممکن ← هم سفید هم سیاه نمی تواند باشد

ارتفاع ← ممکن ← نه سفید نه سیاه می تواند

استعمال مانع الخلو موجد ← در جواب کسی است که توهم کرده دارد این خالی NOT

بودن واقع از دو طرف ممکن است مثل کسی که توهم کرده امکان دارد شیء نه علت باشد نه

علول به چنین شخصی گفته می شود هر شیء ای یا علت است یا معلول و همین یک شیء واحد

14 June 2017

۱۹ مرداد ۱۳۹۶

موضوع: علت با تمدن هم فکول و

08:00

مانند: الخلو با ایم که در جواب کسی است سوال می شود که تو هم کرده واقع خالو از دو طرف

09:00

نیت مثل اینم تو هم کرده منحصر بودن اقسام مردگارا در عاقل بی دین و دین دار بی عقل

10:00

در جواب چنین شخصی گفته می شود چنین نیست که انسان یا عاقل بی دین باشد و یا

11:00

دین دار بی عقل بلکه جایز است که شخصی واحد هم عاقل باشد هم دین دار

12:00

استدلال مباشر یا نسبت بین قضا یا:

13:00

مقدمه بسیار اتفاق می افتد که نمی توان به صورت مستقیم بر مطلوب استدلال کرد

14:00

در چنین مواردی روی می آید که در بیان آوردن بزرگ قضا یا دیگر نه با قضا یا

15:00

مطلوب نسبت دارد پس هنگامی از علم به صدق قضیه می میرد علم به کذب

16:00

قضیه می مطلوب حاصل می شود و گاهی با انعکس و این در صورتی است که بین

17:00

صدق بی و کذب دیگری تلازم وجود داشته باشد

18:00

و گاهی از علم به صدق قضیه می میرد علم به صدق قضیه می مطلوب حاصل می شود

19:00

و یا از علم به کذب قضیه می میرد علم به کذب قضیه می مطلوب حاصل می شود

20:00

و این در صورتی است که بین صدق بی یا دیگری و یا بین کذبشان تلازم باشد

NOTE

بنابر این منطقی قبل از شروع در مباحث استدلال و بعد از شناخت اقسام

قضا یا با پرشت بین قضا یا را شناسد تا بتواند از طریق قضیه دیگری بر مطلوبش

Bors:

Gold:

Euro:

Dolar:

ت خوردن حضرت علی (ع) (۴۰۰ هـ.ق)

استدلال کند.

08.00

09.00

10.00

11.00

12.00

13.00

14.00

شب قدر

بیا حتی که نسبت قضا یا با آن شناخته می شود مباحث بنا قضا عکس

بستوی - عکس نقیض و ملحقاش است که احکام قضا یا ناعیده می شوند

بنا قضا ←

در مقدمه بیان شد که قاضی برای استدلال مطلوب از علم به کذب میروین به استحقاق

مطلوب می رسم و یا بالعکس، دو قضیه ای که چنین ویژگی هایی دارند بنا قضا ناعیده

می شوند

به عنوان مثال ← اگر بخواهیم بر قضیه ک روح موجود است برهان بیا وریم اما

نخواهیم به صورت مستقیم بر آن برهان بیا وریم کافی است که بر کذب ~~بنا قضا~~

نقیض برهان بیا وریم و ثابت کنیم که روح موجود نیست کاذب است.

بنابر این علم به کذب این قضیه ک استحقاق قضیه ک اول را بر دنبال دارد.

چرا که دو نقیض هر دو با هم کاذب نیستند.

نکته ← شناخت نقیض قضیه امری به سهولت نقایض مفردات نیست مثل NOTE

انسان و لا انسان در نقیض مفردات کافی است اختلاف آن بود در سلب و ایجاب

در حالی که در نقیض قضا یا ممکن است یکی موجب یکی سالب اما هر دو صادق

بائشده بعض حیوان انسان بعض حیوان لیس انسان وهم چنین

08:00

09:00

10:00

11:00

12:00

13:00

14:00

15:00

16:00

17:00

18:00

19:00

20:00

ممكن است با این در قضیه در سلب و ایجاب اختلاف دارند هر دو کاذب باشند
مثل ۳۰ کل حیوان انسان ۳۰ کاذب ، و لاشی من حیوان با الا انسان ۳۰ کاذب

بنابر این برای نقیض یک قضیه در علم مطلق و تشخیص آن باید به قواعد تناقض
رجوع کرد

تعریف تناقض ۳۰ یک نحو اختلاف بین دو قضیه است که به ذات مطلقا اقتضا
دارد یکی صادق و دیگری کاذب باشد.

قید به ذات قضا یا سبب راه اختلاف در صدق و کذب دارند اما این اختلاف ذاتی نیست
را از تعریف خارج می کنند مثل ۳۰ کل انسان حیوان ، و لاشی من انسان به حیوان

بلکه از این دو قضیه صادق و دیگری کاذب است اما این اختلاف در صدق و کذب
ذاتی نیست بلکه به خاطر ایراد دیگری است و آن افر این است که هرگاه موضوع اخف از

عموم باشد و هر دو قضیه کلی باشند یکی صادق و دیگری کاذب است .

شروط تناقض ۳۰ برای تحقق تناقض بین دو قضیه باید دو قضیه در ۱۸ افر اتحاد
(وحدهات ثمانی) و در ۳ افر اختلاف داشته باشند .

وحدهات ثمانی (اتحاد های ۸ گانه)
- در موضوع ۳۰ اگر مختلف باشند تناقض نیست مثل ۳۰ العلم نافع / الجهل

۲- در محمول کے اثر مختلف باشند۔ مثلاً قنن نیسند مثل العلم نافع / العلم ليس بضر

۳- در زمان کے تناقضی بین این دو قضیہ نسبت چاہ کہ در زمان مختلفند مثل الشمس

مشرقت في النهار / الشمس ليست بمشرقت في الليل

۴- در مکان کے تناقضی بین این دو قضیہ کہ در مکان مختلفند وجود ندارد مثل الارض

مخبية في الريف / الارض ليست بمخبية في اليبايب

۵- در قوه فعل کے تناقضی بین این دو قضیہ وجود ندارد۔ مثلاً قوه جون در قوه

فعل مختلفند۔ مثل محمد ميت بالقوه / محمد ليس ميت بالفعل

۶- در فعل و جز کے بین این دو قضیہ تناقض نسبت چون در فعل و جز مختلفند

مثل العراق مخبية بعد / العراق ليس بمخبيا "كله"

۷- در شرط کے بین این دو قضیہ تناقض نسبت چون در شرط متفاوئند

مثل الطالب ناجح ان اجتهد / الطالب غير ناجح اذا لم يجتهد

۸- در اضافہ کے بین این دو قضیہ تناقض نسبت

مثل اربعة نصف اي باضافة ثمانية / اربعة ليست بنصف باضافة الي العشر

برای اینک دو قضیہ تناقض بہ حساب آئند از ۳ جهت باین اختلاف داشته باشند

(کم - کیف - جهت)

در مقابلش یکی از جهات معروف بود، شود نقیض صریح مثل رفع حملت عامه (مطلق)

08.00

با ضرورتی چرا که امکان همان سلب ضرورت است.

09.00

اما اگر چیزی که می خواهیم آن را رفع کنیم در مقابلش یکی از جهات معروف نگاه نباشد

10.00

می شود نقیض غیر صریح و در چنین مواردی باید ببینیم کدام یک از جهات معروف

11.00

با آن تلازم دارد

12.00

مثلاً نقیض دائمی مطلق عامه است. اما نقیض صریحش نیست.

13.00

چرا که وقتی می گوئیم العرض متحرکه دائماً نقیض صریح سلب دوام است

14.00

اما از آن جهت که سلب دوام از جهات معروف نیست باید روی بیابوریم به چیزی

15.00

که با آن تلازم دارد و از جهات معروف است به این معنا که لازمی سلب دوام سلب

16.00

حرکت از زمین است در زمانی از زمانها به این نحو که بلویم

17.00

ان الارض لیت متحرکه بالفعل مطلقه عامه

18.00

بنابراین مطلقه عامه لازمی سلب دوام است و بالعکس مطلقه عامه نقیض

19.00

غیر صریحش می شود دائمی

20.00

مثلاً مطلقه عامه بالفعل است و ان البعض الانسان ليس به دائماً

دائماً

19 June 2017

۲۴ رمضان ۱۴۳۸

اختلاف در کم به این معناست که اگر یکی قلم دیگری باید جزئی باشد.
و اختلاف در کیف به این معناست که اگر یکی موجب دیگر باشد باید سالم باشد.

بنا بر این تناقض در محصورات اربع به صورت زیر خواهد بود:

موجب کلمه → ب به جزئی ، موجب جزئی ← سالم کلمه

زیرا اگر هر دو موجب یا هر دو سالم باشند جایز است که هر دو یا صادق و یا هر دو کاذب باشند.

و اگر هر دو قلم باشند جایز است این که هر دو کاذب باشند زانی که موضوع اعم باشد.

کل حیوان الأتسان ، لاشی من حیوان بالانسان

موجب کلمه ، موضوع محمول ، سور سالم ، جزئی

حیوان موضوع اعم از محمول است.

و اگر هر دو جزئی باشند جایز است که هر دو صادق باشند در صورتی که موضوع اعم باشد.

بعضی حیوان الانسان ، بعضی حیوان لیس بالانسان

موضوع محمول ، موضوع محمول

اختلاف در جهت به مانندی که طبع تناقض تقاضای اختلاف در سلب و

نیجاء را دارد چرا که نفی هر چیزی رفع آن چیز به همین نحو تقاضای اختلاف

در جهت و رفع یک جهت با جهت دیگر را دارد اگر جهتی که می خواهیم آن را رفع کنیم

ملفوظات ناقص

اختلاف در محسورات ← اگر ہم در کم و ہم در کیف باشد ← ناقص
 ← اگر اختلاف در کم بدون کیف ← متضادان
 ← اگر اختلاف در کیف بدون کم ← یا هر دو ملی ← متضادان
 ← یا هر دو جزئی ← داخلان
 تحت التصادف

اگر اختلاف در کم بدون کیف (یا هر دو موجب یا هر دو سالب) ← متضادان
 چون یکی داخل در دیگری (جزئی داخل در کلی) ← صدق کلی ← صدق جزئی
 ← کذب جزئی ← کذب کلی
 بالعکس صحیح است

اگر اختلاف در کیف بدون کم ← یا هر دو کلی (متضادان) ← چون مانند متضادان
 امتناع صدق هر دو، حوازی کذب هر دو
 صدق یکی ← کذب دیگری نه بالعکس
 ← یا هر دو جزئی (داخلان تحت التصادف) ←
 کذب یکی صدق دیگری نه بالعکس ← چون برعکس متضادان
 هستند در صدق و کذب

بعض الذهب ليس بأسود ← بعض الذهب أسود

تعریف عکس مستوی:

تبدیل دو طرف قضیه با بقاء صدق و کذب (یعنی به این نحو کہ قضیه ای
 کہ صادق است تبدیل شود بہ قضیه دیگری کہ از قضیه اول در صدق واجب
 و سلب (کیف) تبعیت می کند همراه با جابجایی دو طرف قضیه، یعنی
 موضوع اولی ← مہمول دومی = مہمول اولی ← موضوع دومی

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

نکته: طبری عکس دارای ۲ اصطلاح است ← به نفس تبدیل، عکس می نویسم
← به قضیه ای که در آن تبدیل صورت گرفته عکس می نویسم.

نکته: به قضیه اولی اصل موضوع و مضمون و به قضیه دومی عکس محمول و موضوع

نکته: در عکس مستوی، اصل مساوی است با صدق کذب
در عکس مستوی، کذب عکس مساوی است با کذب اصل

عکس مستوی در محصورات اربع:
موجب طیه و موجب جزئی ← موجب جزئی
سالبه طیه ← سالبه طیه
سالبه جزئی ← عکس لازم الصدق ندارد.

شروط یا عناصر طری ← تبدیل طرفین (جابجایی موضوع و محمول)
← بقاء صدق
← بقاء کیفیت

نکته: در عکس مستوی، بقاء کم شرط نیست و کم قضیه تابع صدق قضیه است
و صدق قضیه گاهی اقتضای بقاء کم را دارد و گاهی اقتضای بقاء کم را ندارد.

Subject:

Year:

Month:

Date:

نکتہ: اگر دو طرف قضیہ تبدیل شود و کیف قضیہ باقی بماند اما صدق قضیہ باقی نہ باشد، عکس نامیدہ نہیں ہوتا۔ بلکہ در اصطلاح، انقلاب نامیدہ ہی ہوتا۔

برہین عکس مستوی:

برہان موجب علیہ: جیسا کہ در موجب علیہ، مہمول نسبت بہ موضوع دو حالت دارد: ← یا مہمول اعم از موضوع است

✓ کل ماء سائل ^{عکس} بعض سائل ماء ✓
← کل سائل ماء X

۱ یا مہمول مساوی یا موضوع است

✓ کل انسان ناطق ^{عکس} بعض ناطق انسان ✓
← کل ناطق انسان ✓

و بنا بر ہر دو حالت، آن چیزی کہ قطعی و یقینی صادق است، جزئیہ است

برہان موجب جزئیہ: چون در موجب جزئیہ، مہمول نسبت بہ موضوع

۴ حالت دارد: ← یا مہمول اعم مطلق از موضوع است

✓ بعض ماء سائل ^{عکس} بعض سائل ماء ✓ صادق
← کل سائل ماء X کاذب

۲ یا اخص مطلق از موضوع است

✓ بعض سائل ماء ← بعض ماء سائل ✓
← کل ماء سائل ✓

۳ یا اعم من وجہ از موضوع است

✓ بعض الطیر ایض ^{عکس} بعض ایض الطیر ✓
← کل ایض الطیر X

Subject:

Year:

Month:

Date:

۴ ← یا مساوی با موضوع است

بعض الناطق انسان ← بعض الانسان ناطق ✓
كل الانسان ناطق ✓

اگر موجب جزئی به موجب کلیه منعکس شود، در برخی حالت ها صادق و در برخی حالت ها کاذب است. در صورتی که محمول اعم مطلق یا اعم من وجه از موضوع باشد و به کلی تبدیل شود، کاذب است. در حالی که در مطلق به دنبال قوانین کلی هستیم که در هر دو حالت جاری شود. پس اگر در تمام حالات به موجب جزئی منعکس کنیم، قطعاً کلی صادق هستند.

برهان سالبه کلیه : لاشیء من الحيوان يشجر عكس لاشیء من الشجر بعيوان سالبه کلیه

سالبه کلیه فقط در صورتی صادق است که بین موضوع و محمول، تباین کلی برقرار باشد (هیوان - درخت) و متباینان هرگز با هم جمع نمی شوند. پس صبیح است سلب هر یک از دو متباین از جمیع افراد دیگری. فرقی ندارد که این موضوع باشد یا آن موضوع.

چرا سالبه جزئی عکس لازم الصدق ندارد؟ چون در سالبه جزئی جانبی است که موضوع اعم از محمول باشد و در این حالت چه به کلی چه به جزئی منعکس شود، کاذب خواهد بود.

بعض الحيوان ليس بإنسان ← لاشیء من الانسان بعيوان X
بعض الانسان ليس بحيوان X

Subject:

Year:

Month:

Date:

عکس مستوی همانطور که در قضایای جمله جاری می شود، در قضایای شرطیه نیز جاری می شود که به وسیله جایجایی مقدم و تالی است اما در شرطیه متفصله شماره ای برای عکس مستوی در آن وجود ندارد چرا که نهایت چیزی که از متفصله فهمیده می شود، تنافی بین مقدم و تالی است و هیچ ترتیب طبیعی بین مقدم و تالی برقرار نیست. پس یکسان است اگر بگویم عدد یا زوج است یا فرد و چه بگویم: عدد یا فرد است یا زوج (معنای عدد و یکسان است)

در یک صورت می توان برای متفصله عکس مستوی ساخت: در صورتی که ابتدا تبدیل به جمله، و سپس طبق قوانین جمله آن را عکس کرد مثلاً به این صورت: ^{مجهول} (عدد تقسیم می شود به زوج و فرد) که عکس می شود به: (تجه تقسیم می شود به زوج و فرد، عدد است)

عکس نقیض ۱

عکس نقیض ۲ راه دارد: از طریق قدها، به آن عکس نقیض موافق گویند چون با اصل در کیف، موافق است.

از طریق متأخرین: به آن عکس نقیض مخالف گویند چون با اصل در کیف، مخالف است.

طریق قدها (عکس نقیض موافق): تبدیل قضیه به قضیه دیگری که هموش نقیض موضوع اولی و موضوعش نقیض محمول اولی با بقا صدق و کیف، مثال: در تبدیل کل کاتب انسان از طریق عکس نقیض موافق، ابتدا موضوع و محمول را نقض کرده و سپس عکس می کنیم.

کل کاتب انسان نقیض \rightarrow کل لا کاتب لا انسان عکس \rightarrow کل لا انسان هو لا کاتب

Subject: _____
 Year: _____ Month: _____ Date: _____

طریقه متأخرین (عکس نقیض مخالف) : تبدیل قضیه به قضیه دیگری که موضوع آن ، نقیض محمول اصل و محمول آن عین موضوع اصل با بقاء صدق بدون کیف مثلاً در تبدیل کل کاتب انسان از طریق عکس نقیض مخالف ، ابتدا محمول را نقض کرده ، سپس جای موضوع و محمول را عوض می کنیم و در نهایت

کیف قضیه را نیز تغییر می دهیم.
 کل کاتب انسان نقض محمول ← کل کاتب لا انسان ← کل لا انسان کاتب
 تغییر کیف ← لاشیء من لا انسان کاتب

عکس در محصورات اربع : ^{جمع سببی}

اصل	عکس نقیض موافق	عکس نقیض مخالف	عکس مستوی
موجبه کلیم	موجبه کلیم	سالبه کلیم	موجبه جزئی
موجبه جزئی	سالبه جزئی	موجبه جزئی	سالبه کلیم
سالبه کلیم	سالبه جزئی	موجبه جزئی	سالبه کلیم
سالبه جزئی	سالبه جزئی	موجبه جزئی	سالبه کلیم

مثال

- (موجبه کلیم) کل انسان ناطق ← عکس مستوی ← بعض الناطق انسان (موجبه جزئی)
- (سالبه جزئی) بعض الحيوان ليس با انسان ← عکس مستوی ← ندارد
- (موجبه کلیم) کل کاتب انسان ← عکس نقیض موافق ← کل لا انسان حولاً کاتب (موجبه کلیم)
- (موجبه جزئی) بعض الطير ابيض ← عکس مستوی ← بعض ابيض الطير (موجبه جزئی)
- (موجبه کلیم) کل کاتب انسان ← عکس نقیض مخالف ← لاشیء من لا انسان کاتب (سالبه کلیم)
- (سالبه جزئی) س ب ح ← عکس نقیض مخالف ← س ح ب (موجبه جزئی)
- (سالبه کلیم) لا ب ح ← عکس مستوی ← لا ح ب (سالبه کلیم)

{ ب : موضوع - ب : نقیض موضوع }
 { ح : محمول - ح : نقیض محمول }

Subject: _____
Year _____ Month _____ Date: _____

نقض: از مباحثی که شأن آن از علوس (عکس ها) کتبیست و در استنباط صدق قضیه به صدق اصل از آن استغاده می کنیم ، وقت نقض است و به عنوان الحاق عکس (ملحقات عکس) به آن اشاره ای می کنیم

تعریف نقض: تبدیل یک قضیه به قضیه دیگر که در صدق با آن ملازم است به گونه ای که دو طرف قضیه بر جای خود باقی بمانند.

- نقض بر ۳ قسم است ← منقوضه المجهول: نقیض مجهول اولی را مجهول دومی و عین موضوع اولی را موضوع دومی قرار می دهیم.
- ← منقوضه الموضوع: نقیض موضوع اولی را موضوع دومی و عین مجهول اولی را مجهول دومی قرار می دهیم.
- ← منقوضه الطرفين: نقیض موضوع اولی را موضوع دومی و نقیض مجهول اولی را مجهول دومی قرار می دهیم.

نکته: از میان منقوضه ها، منقوضه المجهول، باب بر اساس دو قسم دیگر است. چرا که منقوضه المجهول در تمام محصورات اربع جاری می شود در حالی که دو قسم دیگر در تمام محصورات جاری نمی شوند.

Subject: _____
 Year _____ Month _____ Date _____

شروط (قاعده) نقض محمول :

- ← ۱ تعبير ليف
- ← ۲ نقاد لم
- ← ۳ نقض محمول
- ← ۴ نقاد موضوع

برای داشتن منقوضه المحمول صادق لازم است،

منقوضه المحمول در محصورات اربع :

- ← موجهه عليه ← سالبه عليه
- ← موجهه جزئيه ← سالبه جزئيه
- ← سالبه عليه ← موجهه عليه
- ← سالبه جزئيه ← موجهه جزئيه

- (موجهه عليه) هراشائي حيوان است ← هيج انشائي غير حيوان نيست (سالبه عليه)
- (موجهه جزئيه) بعضي حيوان ها انسان اند ← بعضي حيوان ها غير انسان نيستند (سالبه جزئيه)
- (سالبه عليه) هيج آبي جامد نيست ← هراي غير جامد است (موجهه عليه)
- (سالبه جزئيه) بعضي از معدن ها طلا نيست ← بعضي از معدن ها غير طلاست (موجهه جزئيه)

روش دوم: منقوضه المحمول در سالبه جزئيه : ابتدا عكس نقض مخالف را بدست مي آوريم و سپس عكس مستوي را.

- ① بعضي از معدن ها طلا نيست ← عكس نقض مخالف ← بعضي از غير طلا ها معدن است
- ② عكس مستوي ← بعضي از معدن ها غير طلاست

بکات:

نکته ۱: طریقه تحویل اصل: در استدلال بر مقصود مجهول موصوفه علمیه و سالفه از طریق جدیدی استفاده شده که طریقه تحویل اصل با عیدیه می شود به این نحو که ابتدا عکس نقیض مخالف قضیه را پس عکس نقیض مخالف را تبدیل به عکس مستوی می کنیم که این روش مقصود مجهول را در موصوفه علمیه و سالفه جدیدیه شکیب می دهد

نکته ۲: در بحث معدوله ها و عکس نقیض سابقاً از نقیض استفاده شده بود قبل از اینکه بر آن برهان آورده شود فقط با این نام شناخته نشده بود

باب ۶ هیئت استدلال غیر مباشرت

مقدمات:

مقدمه اول: حرف نهایی و مقصد نهایی برای هر منطقی مباحثت چیست است یعنی مباحثت معلوم تصدیقی برای رسیدن به مجهول تصدیقی

مقدمه دوم: هر آنچه تا قبل در مباحثت قلمر بیان شد به عنوان مقدمه عالی برای این مقصد نهایی می باشد

مقدمه سوم: حتی مباحثت معترف نیز به عنوان مقدمه ای برای بحث از چیست است چرا که در مباحثت معترف مفردات قضیه که همان موضوع و مجهول باشند فهمیده می شوند

مقدمه چهارم: در نزد منطق دانان روش وجود دارد به این ترتیب که مجموعه ای از قضایا را برای رسیدن به مطلوب در کنار هم قرار می دهند و در

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

اصطلاح به آن حجت می گویند چنانکه به واسطه آن بر ختم احتیاج می شود
و همچنین دلیل ناخبرده می شود از آن جهت که دلالت بر مطلوب دارد
و این کنار هم قرار دادن قضایا و تألیف آنها برای دلالت بر مطلوب
استدلال نام دارد.

نکته: لازم نیست که هر قضیه ای از طریق حجت بدست آید چنانکه اگر
چنین باشد هرگز علم به قضیه ای پیدا نمی شود بلکه باید دسته ای از قضایا
داشته باشیم که خودشان بدیهی و بی نیاز از حجت و استدلال باشند
و به این قضایا مبادی مطالب گفته می شود.

اقسام حجت ← از ۲ جهت بررسی می شوند: از جهت عاده و از جهت صورت

از جهت عاده: مقصود از عاده مقدعانی است که حجت از آنها ترکیب می شوند
و بر ۸ قسم هستند. (موادشان): یقینات، مظنونات، مشهورات،
وهیبات، مسلمات، مقبولات، مشبهات و مخیلات
و بر اساس مواردی که حجت از آنها ترکیب شده از جهت عاده بر ده قسم
است: برهان، مغالطه، جبل، خطاب و شعر. (این بحث در منطق ۳ مطرح می شود)

از جهت صورت: مقصود از آن، هیئت قرار گرفتن و نحوه ترکیب
بین قضایا است و بر این اساس، حجت به ۳ نوع اصلی تقسیم می شود:
قیاس، تمثیل، استقراء

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

۱- قیاس: ذهن با استفاده از اصول و قضایای طی که درستی آنها معلوم است به مطلوب خود منتقل می شود. (از طی به جزئی منتقل می شویم)
نکته: اساس در بحث استدلال همین قیاس می باشد چرا که مفید یقین است

۲- تشبیل: ذهن از حکم یک شیء به حکم شیء دیگر به جهت مشترکی که میان آنها وجود دارد منتقل می شود. (از جزئی به کل)

۳- استقراء: ذهن شماری از جزئیات را بررسی کرده و از آنها حکم عام استنباط می کند. (جزئی به کل)

تعریف قیاس: (قول مؤلف من قضایا متی سلبت لزیمه عنه لذاته قول اخر)
شماری است که تشکیل شده از چند قضیه که هرگاه پذیرفته شود ذاتاً متلزم گفتار دیگری است.

توضیح قیود تعریف:

قول: به منزله جنس تعریف است و معنایش مرکب نام خبری است و شامل یک قضیه و بیشتر می شود.

مؤلف من قضایا الی اخره: به منزله فصل تعریف است و مقصود از قضایا جمع منطقی است یعنی قضیه را نیز شامل می شود و همچنین ما قبل قضایا، استدلال مباشر از تعریف خارج می شود چرا که سابقاً ثابت که در استدلال مباشر از پذیرش یک قضیه به مطلوب می رسم.

Subject:

Year:

Month:

Date:

متنی سلیمت: واژه سلیمت از تسلیم است و اشاره دارد به اینکه در قیاس شرط نشده که قضایا به صورت بالفعل مورد قبول باشند بلکه همین اندازه برای قیاس بودن کافی است که در فرض پذیرش (یعنی هرگاه پذیرفته شود) قول دیگری لازم می آید

تکلف: ملازمه ای که بین پذیرش قضایا و پذیرش قول دیگری وجود دارد همانند ملازمه ای است که بین قضیه با عکس ها و نقیض هایش وجود دارد بنابراین در صورت صدق اصل صدق عکس و صدق نقیض لازم می آید در حالی که در کذب این ملازمه بالعکس است لذا کاذب بودن قضایا مستلزم کاذب بودن قول دیگری نیست.

قید لزوم عنه: با این قید استقراء و تمثیل خارجی می شوند چرا که استقراء و تمثیل الرجوع از چند قضیه تشکیل شده اند اما از آنها قول دیگری به نحو لزومی ایجاد نمی شود چرا که استقراء و تمثیل ظنی هستند

قید لذاته: این قید قیاس مساوات را از تعریف خارج می کند چرا که در قیاس مساوات نیز قول دیگری لازم می آید اما این قول دیگری لذاته نیست بلکه بخاطر امری خارجی است. مثلاً وقتی می گوئیم: ب = ح = وح = د شیخیم د = ب این شیخیه لذاته نیست بلکه به واسطه صمیمه کردن یک مقدمه خارجی است و آن این است که مساوی مساوی، مساوی است

اصطلاحات عامه در قیاس: ۱- صورت قیاس: هیئت قرار گرفتن قضایا و نحوه ترکیب آنهاست

۲- مقدمه: هر قضیه‌ای که صورت قیاس از آن ترکیب و تشکیل شده و هم‌صین مواد قیاس نیز ناعیده می‌شود.

۳- مطلوب: آن گزارشی که از قیاس لازم می‌آید انگاه که ذهن تشکیل مقدمات را آغاز می‌کند

۴- نتیجه: همان مطلب است که بعد از تحصیل از قیاس، نتیجه ناعیده می‌شود.

۵- حدود: به اجزای ذاتی مقدمه حدود گفته می‌شود مقصود از اجزای ذاتی آن اجزائی است که بعد از تحلیل قضیه، همچنان باقی بماند پس اگر جدا کنیم و تحلیل کنیم قضیه حلیه را، باقی نمی‌ماند از آن فکر موضوع و محمول اما نسبت چون قوامش به طرفین است و ربط بین طرفین ایجاد می‌کند بنابراین هرگاه طرفین از هم جدا شوند نسبت هم از بین می‌رود.

و اما سور و جهت چون از ثبوت نسبت هستند، با از بین رفتن نسبت از بین می‌روند و اگر تک قضیه شرطیه را تحلیل کنیم باقی نمی‌ماند از آن فکر مقدم و تالی پس موضوع، محمول، مقدم و تالی اجزای ذاتی مقدمات هستند. مثال:

شارب الفجر فاسق مقدم

كل فاسق نرد شهادة مقدم

شارب الفجر نرد شهادة : مطلوب و نتیجه

Subject:

Year:

Month:

Date:

نکته: علامت :: قبل از نتیجه قرار می گیرد و این یک علامت هندسی است که برای انتقال به مطلوب از آن استفاده می شود و هنگام خواندن می خوانیم: بنابراین.

اقسام قیاس از جهت صورت و هیئت:
 قیاس از جهت صورت تقسیم می شود به: اعتدالی و استثنایی

← قیاس اعتدالی، قیاسی که در مقدمات آن، نتیجه یا نقیض نتیجه به صراحت نیامده اما به صورت بالقوه در مقدمات وجود دارد.

مثال: سارِبُ الْحَمْرِ فَاسِقٌ
 كُلُّ فَاسِقٍ تَرِدُ شَهَادَتَهُ
 :: سارِبُ الْكُمُرِ تَرِدُ شَهَادَتَهُ

← قیاس استثنایی: قیاسی که در مقدمات آن، به نتیجه یا نقیض نتیجه تصریح می شود.

مثال: ان كان محمداً عالماً فواجب احترامه
 لكن العالم
 :: فواجب احترامه

عین نتیجه در مقدمات ذکر شده

مثال: لو كان فلان عادلاً فهو لا يعص الله

ولا الله قد عصي الله

:: ما كان فلان عادلاً

نقیض نتیجه در مقدمات ذکر شده

قیاس اقتدائی تقسیم می شود به: **عملیه و شرطیه**
← قیاس اقتدائی جملی و اگر مقدمات، جملی عملیه باشند، قیاس اقتدائی، جملی است

← قیاس اقتدائی شرطی: اگر یکی از مقدمات یا هر دو، شرطیه باشند، قیاس اقتدائی شرطیه نامیده می شود.

سؤال: الاسم كطمة ← عملیه
والكلمة إما مبنية أو معربة ← شرطیه منفصله
∴ الاسم إما مبنی أو معرب ← قیاس اقتدائی شرطیه

سؤال: كلما كان الماء جارياً كان معتقاً ← شرطیه
و كلما كان معتقاً كان لا ينس بملاقات الخواصة ← شرطیه
∴ كلما كان الماء جارياً كان لا ينس بملاقات الخواصة ← اقتدائی شرطیه
(كلما سور شرطیه)

قیاس اقتدائی جملی:
واجب است اینکه قیاس اقتدائی، مشتمل بر ۲ مقدمه باشد تا مطلوب را نتیجه دهد
و همچنین این ۲ مقدمات، مشتمل بر ۳ حد هستند: ← حد اصغر
← حد اکبر
← حد اوسط (وسط)

حد اصغر (ب) : حدی که در نتیجه، موضوع قرار می گیرد و مقدمه ای که
مشتمل بر این حد است، صغری نامیده می شود. خواه این حد در صغری،
موضوع باشد یا محمول (یعنی لازم نیست در مقدمه، موضوع باشد)

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

حد اکبر (ح) : حدی کہ در نتیجہ، محمول قرار می گیرد و مقدمہ مستعمل بر این حد، کبری ناصیده می شود. خواه این حد در کبری، موضوع باشد یا محمول.

حد وسط (م) : حدی که در هر دو مقدمه تکرار شده و میان ۲ حد دیگر ارتباط برقرار می کند و در (نتیجہ) حذف می شود. نکته: این حد، حجت نیز ناصیده می شود چرا که احتیاج می شود به واسطه آن بر نسبت میان ۲ حد دیگر.

مثال: سارِب الخمر فاسق : صغری
کل م ب م
کل م ح
کل ب ح
: سارِب الخمر ترد سعادته : کبری
: سارِب الخمر ترد سعادته

قواعد عامه قیاس اقتدائی: قیاس اقتدائی چه جلیب باشد چه شرطیه، برای اینکه منتج (نتیجہ بخش) باشد باید این قواعد عامه در آن وجود داشته باشد:

۱- تکرار حد وسط هم در لفظ هم در معنا: لازم است که حد وسط در صغری و کبری بدون هیچ اختلافی و بعینه تکرار شود و کبره دیگر حد وسط مکرر ناصیده نمی شود و دیگر ارتباطی میان طرفین (اکبر و اصغر) برقرار نخواهد کرد. به عنوان مثال، اگر گفته شود:

الحائِطُ فِيهِ قَارَةٌ

و كل قَارَةٌ لها أذنان

نتیجہ نمی دهد: الحائِطُ لها أذنان. چرا که حد وسط در صغری و کبری بعینه تکرار نشده. حد وسط در صغری (فیه قارَةٌ) است در حالی که در کبری (قارَةٌ) است.

Subject: _____
 Year: _____ Month: _____ Date: _____

یا به عنوان مثال اگر گفته شود :

الذهب عین

وکل عین تدمع

نتیجه نمی دهد: الذهب تدمع . چرا که حد وسط در ۲ مقدمه به یک معنا تکرار شده . در مقدمه اول ، عین به معنای طلا اعا در مقدمه دوم ، عین به معنای چشم است .

یا به عنوان مثال اگر گفته شود :

در بازار است

هر بازاری پرنده است

نتیجه نمی دهد: در پرنده است (به دلیل عدم تکرار معنایی حد وسط)

۲- ايجاب یکی از ۲ مقدمه (موصیه باشد) :

اگر هر ۲ مقدمه سالب باشند ، نتیجه نمی دهد . چرا که حد وسط در ۲ سالب ما را برای ایجاد ربط بین اصغر و اکبر یک نمی کند (چون در سالب سبب ربط صورت می گیرد) . علاوه بر اینکه لازم است یک شیء واحد (حد وسط) گاهی میان باشد با ۲ چیزی (اصغر و اکبر) که خود آن ۲ چیز میان نیستند .

مثال قرس که میان است با انسان و ناطق . در حالی که خود انسان و ناطق متعلق هستند و گاهی سبب می شود که یک شیء واحد (حد وسط) میان باشد با ۲ چیزی (اصغر و اکبر) که خود آن ۲ چیز میان هستند .

مثال قرس که میان است با انسان و طائر و از طرفی خود انسان و طائر نیز میان هستند . بنابراین صرف اینکه اصغر و اکبر با حد وسط میان اند ، بیانگر رابطه میان خود آنرا نیست و روشن نمی شود که این ۲ در خارج

Subject:

Year Month Date

از حد وسط با هم تلاقی دارند یا تباین. لذا نه نتیجه ایجاب گرفته می شود
نه نتیجه سلب.

مثال نتیجه سلبی ولی غلط: لاشیء من الانسان فخرس
لاشیء من الفرس بمناطق
لاشیء من الانسان بمناطق X
تلاقی

مثال نتیجه ایجابی: لاشیء من الانسان فخرس
لاشیء من الفرس بطائر
كل انسان طائر X
تباین

۳- کلی بودن یکی از ۲ مقدمه:
اگر هر ۲ مقدمه، جزئی باشند، نتیجه نمی دهد. چرا که در این صورت
حد وسط ما را برای ایجاد ربط بین اصغر و اکبر کمک نمی کند چرا که جزئی
بیشتر از تلاقی فی الجمله (اجمالی) دلالت ندارد. بنا بر این حال اصغر
و اکبر معین نمی شود که متلاقی هستند یا متباین. لذا نه ایجاب نتیجه می دهد
نه سلب.

مثال نتیجه ایجاب: بعض الانسان حیوان
بعض الحيوان فرس
بعض الانسان فرس X

Month: _____ Date: _____

مثال سيّد سلب : بعض الانسان حيوان
بعض الحيوان ناطق
• بعض الانسان ليس ناطق X

Subject:

Year: Month: Date:

اشکال اربع

سابقاً بیان شد که در قیاس اقتراخی برای نتیجه داشتن باید دو مقدمه و ۳ حد (اصغر - اکبر و اوسط) داشته باشیم. اکنون اضافه می‌کنیم که موقعیت اوسط با طرفین در دو مقدمه مختلف است. گاهی در یک محمول و در دیگری موضوع و بالعکس (در یک موضوع و در دیگری محمول) و گاهی در هر دو مقدمه، موضوع و گاهی در هر دو مقدمه، محمول است. بنابراین ۴ صورت حاصل می‌شود که به هر کدام از این صورت‌ها شکل می‌گوئیم.

تعریف شکل در اصطلاح منطقی:

همان قیاس اقتراخی است که لحاظ موقعیت حدود نسبت به طرفین خود

شکل اول:

در این شکل، حدود، محمول در صغری و موضوع در کبری است یعنی موقعیت حد اصغر و اکبر با حدود در دو مقدمه عین وضعیت است که هر یک در نتیجه دارند پس همانگونه که اصغر، موضوع در صغری و نیز موضوع است و همانگونه که اکبر، محمول در نتیجه است در کبری نیز محمول است و به همین جهت که اصغر و اکبر جایگاهشان در نتیجه و مقدمات یکسان است این شکل بنا بر مقتضای طبع و بین‌الاشیاء است و نیاز به دلیل و حجت ندارد برخلاف باقی اشکال. و لذا آن را شکل اول قرار داده‌اند و به واسطه آن بر سایر اشکال استدلال می‌شود.

Subject:

Year: Month: Date:

شروط شکل اول: مُغ - کُب

برای این شکل ۲ شرط وجود دارد:

شرط اول: اجاب صغری ←

چراکه اگر صغری ناله باشد روشن نمی شود که حکمی که بر حد وسط درگیری داده می شود، ملاقای با اصغر است یا خیر. بنابراین نه اجاب بیقه می دهد و نه سلب ←

شرط دوم: کلیت کبری ←

اگر کبری جزئی باشد، جائز است که برخی از اولی که در کبر بران حکم شده غیر از آن باشد که در اصغر بر آن حکم شده. بنابراین حدودی نمی تواند واسطه برای تعدی حکم از کبر به اصغر باشد

نکته: این شرط در حقیقت رجوع به قاعده اول از قواعد عامه دارد.

سئال: کل های سائل (مطلق آب)

و بعض السائل ینصب بالنار (سائل یفت - بترین)

بیقه نمی دهد بعض الیاء ینصب بالنار

ضروب شکل اول:

حرکت از مقدمات قیاس، فی تقسیم و با قطع نظر از شروط معتبر در شکل اول می تواند یک از محصورات اربع باشد. اگر صورت های چهارگانه صغری را در کنار صورت های چهارگانه کبری قرار دهیم ۱۶ صورت حاصل می شود و صورتی که از تألیف دو صدمه به وجود می آید، در اصطلاح، ضرب - اقتیان و قرینه نامیده می شود. از این اقتیانات و ضروب ۱۶ گانه برخی منبج هستند که قیاس (منبج) نامیده می شوند و برخی منبج نیستند که عقیم نامیده می شوند

Subject:

Year:

Month:

Date:

با توجه به شروط شرط اول در این شرط فقط ۴ ضرب متبوع داریم چهار
 شرط اول (مغ: موجب بودن منفی) ۸ ضرب از بین می‌رود.
 و شرط دوم (کب: کلمه بودن کبری) ۴ ضرب از بین می‌رود.
 بنابراین در نهایت، ۴ ضرب باقی می‌ماند و این ۴ ضرب متبوع، بین الانباج
 هستند و از هر کدام از این ۴ ضرب، یکی از محصولات اربع حاصل می‌شود
 و به همین دلیل این شکل را فاضل و کامل نامیده‌اند
 و به ترتیب از آنها موجب کلمه - موجب جزئی - سالب کلمه و سالب جزئی
 حاصل می‌شود.

ضروب شکل اول (شروط: مغ-کب)

موجب کلمه X موجب جزئی X موجب کلمه ✓	موجب جزئی X موجب کلمه ✓	سالب کلمه X موجب کلمه X	سالب جزئی X موجب کلمه X
موجب کلمه X موجب جزئی X	موجب جزئی X موجب جزئی X	سالب کلمه X موجب جزئی X	سالب جزئی X موجب جزئی X
موجب کلمه X سالب کلمه ✓	موجب جزئی X سالب کلمه ✓	سالب کلمه X سالب کلمه X	سالب جزئی X سالب کلمه X
موجب کلمه X سالب جزئی X	موجب جزئی X سالب جزئی X	سالب کلمه X سالب جزئی X	سالب جزئی X سالب جزئی X

مثال ضروب متبوع:

مثال ضرب اول:	موجب کلمه X موجب کلمه ← موجب کلمه
کل خبر مسکر	کل ب م
و کل مسکر حرام	کل م ح
و کل خبر حرام	کل ب ح

Subject: _____
 Year: _____ Month: _____ Date: _____

مثال ضرب دوم : موجبه طيه x سالبه طيه ← سالبه طيه
 كل خير مسير كل ب م
 لا شيء من المسير بنافع لام ح
 لا شيء من العسر بنافع لاب ح

مثال ضرب سوم : موجبه جزئه x موجبه طيه ← موجبه جزئه
 بعض السائلين فقراء ع ب م
 كل فقير سيقو الصدقه كل م ح
 بعض السائلين سيقو الصدقه ع ب ح

مثال ضرب چهارم : موجبه جزئه x سالبه طيه ← سالبه جزئه
 بعض السائلين اغنياء ع ب م
 ولاغني سيقو الصدقه لام ح
 بعض السائلين لايسقو الصدقه س ب ح

Subject:

Year:

Month:

Date:

مثال: هر نشخوار کننده ای سم شفافه دارد
 هیچ پریزه ای سم شفافه ندارد
 : هیچ نشخوار کننده ای پریزه نیست

این شکل از مقضای طبع دور بوده و منبع بودن آن بدیهی نیست و باید با دلیل آن را ثابت کرد زیرا جایگاه الکبر در نیه و کبری مختلف است ولی از آن جهت که جایگاه اصغر در نیه و صغری یکسان است و همانند شکل اول در هر دو موضوع می باشد از دیگر شکل های بعدی به مقضای طبع نزدیکتر است. به آن جهت که موضوع نسبت به مجموع به ذهن نزدیکتر است.

شروط شکل دوم:

برای این شکل دو شرط است: $\left\{ \begin{array}{l} \text{خین} \\ \text{کب} \end{array} \right.$ اختلاف دو مقدمه در کیف کلیت کبری

توضیح شرط اول:

این شکل با اتفاق در کیف نتیجه نمی دهد چرا که اصغر و الکبر طاهمی متباین اند ولی با این حال می توان بر هر دوی آنها یک شیء را حمل و یا از هر دوی آنها یک چیز را سلب کنیم. در این حالت نه ایجاب نتیجه می دهد و نه سلب. اما اگر در کیف مختلف باشند، در این صورت آنچه در صغری بر آن حمل شده غیر از آن چیزی است که در کبری بر آن حمل شده. در نتیجه، اصغر و الکبر با هم متباین خواهند بود.

نکته: در این شکل از آن جهت که نتیجه تابع اخص مقدمین است همیشه صالح است.

Subject: _____
Year: _____ Month: _____ Date: _____

توضیح شرط دوم:
طلبت لیری: چرا که اگر هر دو چیزی باشند، در حالی که اختلاف کیف دارند حال اصغر و اکبر معلوم نخواهد بود که متباین اند یا متلاق.

ضروب منتج: ۴ تا

موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه
موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه
موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه
موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه	موجبه کلمه X موجبه کلمه

مثال ضرب اولی: موجبه کلمه X سالبه کلمه ← سالبه کلمه
کل مجتر ذو ظلف (هر سخوار کسره ای سم شفاهه دارد)
لاشیء من الطائر بذی ظلف (هیچ پرزده ای سم شفاهه ندارد)
: لا شیء من المجتر بطائر (هیچ سخوار کسره ای پرزده نیست)

مثال ضرب دوم: سالبه کلمه X موجبه کلمه ← سالبه کلمه
لاشیء من الکلمات بدائم (هیچ کلمی همیشه نیست)
کل حق دائم (هر حق همیشه است)
: لا شیء من الکلمات بحق (هیچ کلمی حق نیست)

مثال ضرب سوم: موجبه کلمه X سالبه کلمه ← سالبه کلمه
بعض المعین الذهب
لاشیء من العصه بذهب
: بعض المعین لیس بفضه

فصل عدد چهارم :
 سالبه جزئیه x موجب کلیه ← سالبه جزئیه
 بعض الجسم ليس معدن
 کل ذهب معدن
 بعض الجسم ليس بذهب

شکل سوم:

حد وسط در هر دو مقدمه ← موضوع
 اکبر ← محمول در کبری و نتیجه
 اصغر ← موضوع در نتیجه و محمول در صغری

نتایج در این شکل همیشه جزئی هستند.

چون جایگاه اصغر مختلف است، نسبت به شکل دوم از معنای طبع دورتر است. بدین جهت که اختلاف در موضوع است و چون موضوع به ذهن نزدیکتر است و در این شکل جایگاهش متفاوت شده، نسبت به شکل دوم که اختلاف در محمول و نتیجه بود (اکبر دورتر است اما از آن جهت که جایگاه اکبر در این شکل همچون شکل اول در نتیجه و کبری یکسان است، این شکل از شکل چهارم به طبع نزدیکتر است.

شروط شکل سوم ← مغ (موجب بودن صغری)
 ← طین (کلی بودن یکی از دو مقدمه)
 یا هر دو

توضیح شرط اول: موجب بودن صغری؛ چرا که اگر صغری سلب باشد، حال اکبر که بر حد وسط حمل می شود، معلوم نیست که در خارج از حد وسط با اصغر تلاقی دارد یا تمایز در نتیجه نه به ایجاب نتیجه می دهد نه به سلب.

توضیح شرط دوم: کلیت یکی از دو مقدمه: این شرط مبتنی بر قاعده سوم از قواعد عامه است چرا که اگر هر دو مقدمه جزئی باشند نتیجه نمی دهد. اما در این شکل چیزی که نشان دهد کدامیک به طور خاص، کلی است، وجود ندارد. برخلاف شکل اول و دوم که در هر دو باید کبری کلی باشد.

ضروب شکل سوم:

موجبه کلیه X موجبه کلیه ✓	موجبه جزئیه X موجبه کلیه ✓	سالبه کلیه X موجبه کلیه X	سالبه جزئیه X موجبه کلیه X
موجبه کلیه X موجبه جزئیه ✓	موجبه جزئیه X موجبه جزئیه X	سالبه کلیه X موجبه جزئیه X	سالبه جزئیه X موجبه جزئیه X
موجبه کلیه X سالبه کلیه ✓	موجبه جزئیه X سالبه کلیه ✓	سالبه کلیه X سالبه کلیه X	سالبه جزئیه X سالبه کلیه X
موجبه کلیه X سالبه جزئیه ✓	موجبه جزئیه X سالبه جزئیه X	سالبه کلیه X سالبه جزئیه X	سالبه جزئیه X سالبه جزئیه X

شکل سوم ۶ ضرب منتج دارد.

ضروب شکل سوم:

مثال ضرب اول:

موجبه کلیه X موجبه کلیه ← موجبه جزئیه

کل ذهب معدن

کل ذهب عالی الثمن

∴ بعض المعدن عالی الثمن

ضرب دوم:

موجبه کلیه X سالبه کلیه ← سالبه جزئیه

کل ذهب معدن

لاشی من الذهب بعضه

∴ بعض المعدن لیس بعضه

Subject

Date

صرب سوم: موجبه جزئيه x موجبه كلي ← موجبه جزئيه
بعض الطائر ابيض
كل الطائر حيوان
∴ بعض ابيض حيوان

صرب چهارم: موجبه كلي x موجبه جزئيه ← موجبه جزئيه
كل طائر حيوان
بعض الطائر ابيض
∴ بعض الحيوان ابيض

صرب پنجم: موجبه كلي x سالبه جزئيه ← سالبه جزئيه
كل حيوان حساس
بعض الحيوان ليس باسان
∴ بعض حساس ليس باسان

صرب ششم: موجبه جزئيه x سالبه كلي ← سالبه جزئيه
بعض الذهب معدن
لاشيء من الذهب بقرير
∴ بعض معدن ليس بقرير

شکل چهارم :
 در وسط ← موضوع در صغری و محمول در کبری است
 اصغر ← موضوع در سببه و محمول در صغری است
 اکبر ← محمول در سببه و موضوع در کبری است

از آن جهت که این شکل نسبت به سایر اشکال از مقتضای طبع دورتر است و همین
 مستحق بودن آن برای ذهن غیر و اذیع است. برخی منطوق دانان این شکل را در نوشته های
 خود رها کرده و به ۳ شکل سابق اکتفا کرده اند. همانگونه که روشن است در این شکل
 جایگاه اصغر و اکبر هر دو در سببه و در صغری و کبری متفاوت است، نسبت به اشکال دیگر
 از مقتضای طبع دورتر است

شروط شکل چهارم :
 ← هیچ کدام از مقدماتش، سالبه جزئی نباشند
 ← هرگاه دو مقدمه آن موجب است، صغری کلیه باشد
 اگر صغری موجب جزئی بود نباید کبری موجب باشد بلکه حتماً
 باید سالبه کلیه باشد.

ذکر شروط به بیان ساده تر :
 ← از دو سالبه تشکیل شده باشد
 ← از دو جزئی تشکیل شده باشد
 ← اگر صغری سالبه کلیه بود، کبری جزئی نباشد

صواب شکل چهارم :

موضوع کلیه & موضوع جزئی ✓	موضوع جزئی & موضوع کلیه X	سالبه کلیه & موضوع جزئی ✓	سالبه جزئی & موضوع کلیه X
موضوع کلیه & موضوع جزئی ✓	موضوع جزئی & موضوع جزئی X	سالبه کلیه & موضوع جزئی X	سالبه جزئی & موضوع جزئی X
موضوع کلیه & سالبه کلیه ✓	موضوع جزئی & سالبه کلیه ✓	سالبه کلیه & سالبه کلیه X	سالبه جزئی & سالبه کلیه X
موضوع کلیه & سالبه جزئی X	موضوع جزئی & سالبه جزئی X	سالبه کلیه & سالبه جزئی X	سالبه جزئی & سالبه جزئی X

شکل چهارم ۵ ضرب مستحق دارد.

Subject:

Year:

Month:

Date:

ضرب اول: موجب طيب x موجب طيب ← موجب جزئي (چون جزئي هميشه صادق است)

كل انسان حيوان

كل ناطق انسان

∴ بعض الكيوان ناطق

ضرب دوم: سويج طيب x موجب جزئي ← موجب جزئي

كل انسان حيوان

بعض الولود انسان

∴ بعض الكيوان ولود

ضرب سوم: سالب طيب x موجب طيب ← سالب طيب

لا شيء من الممكن دائم

كل محل للحوادث ممكن

∴ لا شيء من الدائم بمحل حوادث

ضرب چهارم: موجب طيب x سالب طيب ← سالب جزئي

كل سائل يتبخر

لا شيء من الحديد سائل

∴ بعض ما يتبخر ليس بحديد (فعل معارف اليه نهي شود. قلمش بايد ما سائل)

ضرب پنجم: موجب جزئي x سالب طيب ← سالب جزئي

بعض السائل يتبخر

لا شيء من الحديد سائل

∴ بعض ما يتبخر ليس بحديد

Subject:

Year: Month: Date:

قیاس استثنایی

مقدمات:

۱- قیاسی است که در آن نتیجه یا نقیض نتیجه در یکی از مقدمات تصریح شده این قیاس از جمله قیاس های طاعل است و نتیجه دهی در آن مستلزم ضمیمه کردن مقدمه دیگری از خارج نیست همچون قیاس مساوات (ضمیمه مقدمه)

۲- مقصود از اینکه می گویم نتیجه یا نقیض نتیجه در یکی از مقدمات تصریح شده به عنوان یک مقدمه مستقل که درستی آن پذیرفته شده باشد نیست چرا که اگر چنین باشد مصادره به مطلوب است. بلکه منظور این است که به عنوان چیزی از مقدمه ذکر شده نه مستقلاً.

۳- چون نتیجه یا نقیض نتیجه به عنوان چیزی از یک مقدمه در قیاس استثنایی ذکر می شود لازم می آید که فرض شود مقدمه ی مشتمل بر نتیجه یا نقیض آن یک مقدمه شرطیه است زیرا قضیه شرطیه این حالت را دارد که از خود که هر کدام یک قضیه هستند تشکیل شده

۴- بنابراین یکی از مقدمات این قیاس شرطیه و مقدمه دیگر استثنایی است یعنی مشتمل بر الفاظ استثناست و از همین جهت استثنایی نامیده شده.

۵- در قضیه استثنایی، استثنای شود یا عین یک طرف یا نقیض یک طرف

۶- قضیه شرطیه ای که مقدمه قیاس استثنایی قرار می گیرد، گاهی منقطع و گاهی منقطع است. در نتیجه این قیاس به اتصالی و انفصالی تقسیم می شود

ATLAS

شروط قیاس استثنایی

- ← کلیت بکن از ۲ مقدمه ← هر ۲ جزئی عقیم است
- ← قضیه شرطیه اتفاتی نباشد (لزومیه باشد)
- ← ایجاب شرطیه

استثنایی ← اتفالی

- ← انفصالی
- ← حقیقیه
- ← مانع الجمع
- ← مانع الحلو

حکم اتفالی

برای تنظیم کنی از قیاس استثنایی ۲ راه وجود دارد:

۱- استثنای کنیم عین مقدم را تا نتیجه دهد عین تالی را
چرا که هرگاه فلزوم (مقدم) محقق شود، قطعاً لازم (تالی) هم محقق می شود فرقی ندارد
لازم اعم باشد یا لازم مساوی

نقته: اگر استثنای کنیم عین تالی را واجب نیست که عین مقدم را نتیجه دهد. به دلیل اینکه
جائز است لازم (تالی) اعم باشد

مثال: **كلما كان الماء جارياً كان معتقماً (كان الماء جارياً . مقدم و ملزوم) - (كان معتقماً : تالی و لازم)**
لكن هذا الماء جارياً
فهو معتقماً

اما اگر در همین مثال استثنای کنیم عین تالی را و بگویم **لكن معتقماً**، نتیجه نمی دهد مخصوصاً جارياً
چرا که جائز است معتقماً باشد اما جارياً نباشد. مثل آب را که کثیر

۲- استساکنیم نقتضی تالی را تا شیبه دهد نقتضی مقدم. چرا که با انتفاع لازم (تالی)،
 فلزوم (مقدم) هم مستفی می شود حتی اگر لازم اعم باشد.

نکته: اما اگر استساکنیم نقتضی مقدم را، شیبه نمی دهد نقتضی تالی را
 چون جائز است لازم اعم باشد.
 مثلاً اگر در مقال قبل به این نحو عمل کنیم:
مقدم تالی
 کما کان الماء جارياً کان معتصماً
 لکن لیس معتصماً ← نقتضی تالی
 فهو لیس بجار
نقتضی مقدم

حکم انفصالی

برای اخذ نتیجه در قیاس استثنائی انفصالی ۳ حالت وجود دارد:
 ۱- اگر قضیه شرطیه منفصله، حقیقیه باشد ← در این صورت برای نتیجه گیری،
 یا استثنای کنیم عین یک طرف را تا شیبه دهد نقتضی طرف دیگر را
 عدد صبیح یا زوج است یا فرد (اجتماع ناچکن ارتفاع ناچکن = در حقیقیه)
 لکن زوج است لکن فرد است
 پس فرد نیست پس زوج نیست

یا استثنای کنیم نقتضی یک طرف را تا شیبه دهد عین طرف دیگر را
 عدد صبیح یا زوج است یا فرد
 لکن زوج نیست لکن فرد نیست
 پس فرد است پس زوج است

نکته: برای نتیجه گیری در شرطیه منفصله حقیقیه ای که بیش از ۲ طرف دارد، مثل
 الکلمة اما اسم او فعل او حرف
 اگر استسا کردیم عین یکی از طرفین را لکنها اسم
 پس نتیجه می گیریم علمیه هائی مستفی به تعداد اجزاء باقی مانده فهی لیسیت فعلاً و لیسیت حرفاً

و اگر استسا کردیم نقیض بلیه از طرفین را **لکنها نسبت است**
نتیجه می دهد منفصله های به تعداد اجزاء باقیمانده **اِما نَعْمَلُ اَوْ حَرَفٌ**

نکته: از این طریقه در جایی که اجزاء منفصله زیاد باشد نیز می توان استفاده کرد و
استسا کردن را تا جایی ادامه داد که فقط یک قسم باقی بماند. به این روش، طریقه دوران
و تردید یا برهان سبب و تقسیم یا برهان استقصاء گفته می شود.

۲- اگر شرطیه منفصله، مانعه الخلو باشد ← برای نتیجه گیری استساحی کنیم
نقیض بلیه از طرفین را تا نتیجه دهد عین طرف دیگر را. (اجتماع ممکن - ارتفاع ناممکن)

مقامات عمل یا در دنیا است یا در آخرت
لکن در دنیا نیست **لکن در آخرت نیست**
پس در آخرت است **پس در آخرت است**

نکته: چون در مانعه الخلو مانعی از جمع نیست برای همین، استسا به نقیض تعلق
دارد نه به عین.

۳- اگر شرطیه منفصله مانعه الجمع باشد ← برای نتیجه گیری استساحی کنیم
عین بلیه از طرفین تا نتیجه دهد نقیض طرف دیگر چرا که در مانعه الجمع، خالی
بودن داعیه از دو طرف جایز است. (ارتفاع ممکن - اجتماع ناممکن)

شکل یا دایره است یا مثلث
لکن دایره است **لکن مثلث است**
پس مثلث نیست **پس دایره نیست**

نقشہ: چون در مانعہ الخلو، مانعی از جمع نیست، برابر همین استناد به نقیض
تعلق دارند بدین.

مانعہ الجمع و اجتماع نامکن در ارتفاع ممکن (ایمان)

اگر شرطیہ منفصله مانعہ الجمع باشد، امکان بر این نتیجہ کثیر استنادی کنیم
عین یکی از طرفین تا نتیجہ دهد نقیض طرف دیگر.
هرآنکہ در مانعہ الجمع خاصی بودن واقعہ از طرف حایزات.
مثال: شکل یادایره است یا مثلث

شکل مثلث است
در دایره نیست

شکل دایره است
در مثلث نیست

واحق قیاس سے قیاس مضمر لم قیاس صغیر

صغیرہ کتب:

در دستہ کتبہ ها و نوشته هایمان انواع قیاسها را استعمال می کنیم بدون اثبته متوجه
مانند

۲ غالباً صورت منطقی قیاس ترا رعایت نمی کشیم

۳ بی گناهی یعنی از مقدمات یا نتیجه را حذف می کنیم باید به موضوعات یا بخواهد
باید شی و ذرات مخاطب و یا از روی عقلت

۴ و همیشه گناهی نتیجه را ابتداءً و قبل از مقدمات ذکر می کنیم و یا با ترتیب
طبعی مقدمات مخالفت می کنیم

۵ همین امور باعث می شود با کسانی نتوانیم لدام خود را بصورت یک قیاس
مافعل در آوریم

۶ اصل با توجه به مطالب بالا بیان می داریم که:
قیاسی که از آن نتیجه یا یکی از مقدمات حذف شده قیاس مضمر نامیده می شود

وقیاسی که فقط یکی از آن حذف شده قیاس ضمیمه نامیده می شود
مفول مثل اگر قیاسی هذا ناطق

سبب آن ناطق انسان

فخو انسان

اگر این قیاس را مفول اصل در نظر بگیریم:

هذ اناطق

X

باتوجه به این قیاس اگر مثلاً بگویم ^{مقدم} هذا انسانٌ لانّه ناطقٌ لانّه ناطقٌ
در این قیاس نتیجه مقدم شده و کسی حذف کرده است ← قیاس مقید

یا اگر بگویم هذا انسانٌ لانّ کلّ ناطقٍ انسانٌ

در این قیاس نتیجه مقدم شده و مغز حذف کرده بنابراین ← قیاس مقید

یا مثلاً اگر بگویم هذا ناطقٌ لانّ کلّ ناطقٍ انسانٌ

در این قیاس نتیجه حذف شده بنابراین قیاس ← مقید

بیت آوردن مقدمات از راه تحلیل (الف) مجهول تصدیقی

در آغاز کتاب ذکر کردیم که عقل بر این رسیدن به مجهول ۵ مرحله پس می آید
واللّی وقت آن است که آن مراحل ۵ گانه را بر این کتب معلوم تصدیقی

تعلیق دهیم

مرحله اول ← مواجبه با سئل

این مرحله از مقدمات تقدیم است نه نفس تقدیم چنانکه روشن است که این مرحله

بر این هر شخصی که می خواهد مجهولی را بدست آورد لازم است و آنکه اگر در نزد
او مجهولی نباشد، اصلاً به فکر یافتن راه حل نخواهد بود

مرحله دوم ← شناسایی نوع مسئله

این مرحله نیز قبل از اِستغال به تفکر لازم است و هنوز مقدماتی است
نه تفکر و فکر و مقهور از شناسایی مسئله در اینجا اینست که از جهت
هیأت بدین قضیه نیز هِدایات یا حمله متصلات یا نقطه موهبات
یا سایر هِدایات یا مورد موهبات یا غیر موجهه
و از جهت عاده به بدین مناسبت با علوم و معارف است که در ذهن داریم

مرحله سوم ← حرکت عقل از مسئله بسوی معلومات

این اولین مرحله تفکر است، بعد از اینکه انسان از موهبات یا مسئله
و معرفت نوع مسئله فارغ شد فکرش را بر این حل مسئله متمرکز کرد
بنابراین روح جمع می کند به معلوماتی که در ذهن بایستی کرده است تا در بیان
آنها جستجو کند و آنچه را بر این حل مسئله لازم است افزودن و این نقطه
آغاز تفکرات

مرحله چهارم ← حرکت عقل بسوی معلومات

این درصین مرحله از مراحل تفکر است و بهترین و نخستین مرحله تفکر است
می آید در این مرحله است که اندیشمندان از دشمنان تاثیر می یابند و انسان
مغز و ادب و نظر می افتد.

کسی که بتواند به خوبی در معلومات و دانسته ها خود جستجو کند و به بهیئات

نیا بر این تعداد قضایاں موجبه و سالب ایجاد می شود.

۳- قضایایی را بدست آورده ایم بررسی کرده و بین آنها عقابیه می کنیم تا بینیم حد وسط در مقدمات چه جایگاهی دارد و با کتار هم قرار دادن صغری و کبری یکی از اشکال را بدست می آوریم و بر اساس شروط و ضوابط ضد صریح در این شکل نتیجه گیری می کنیم و محمول را بد معلوم تبدیل می کنیم.

اما اگر خواهیم مطلوب را از طریق قیاس استثنایی بدست آوریم:

۱- ابتدا هر دو ^{مقدمه} لوازم و ^{نتیجه} مقدمات قضیه و همچنین هر دو لوازم و مقدمات نقیض قضیه را بدست می آوریم.

۲- هرگاه آنچه با قضیه یا نقیض قضیه در صریح و کتب یا تنها صدق و یا تنها کتب عند فاساد دارد بدست می آوریم.

۳- با توجه به آنچه در مرحله قبل بدست آورده ایم قضایایی متعلقه یا منفصله ^{تسلیل} می دهیم و پس بر اساس ضوابط قیاس استثنایی مطلوب را بدست می آوریم.

مرحله پنجم ← حرکت عقل از معلوم به سمت مجهول

این حرکت آخرین مرحله تفکر است و اگر قیاس منتهی حاصل شود مطلوب معلوم حاصل شده و سؤال حل می گردد.

قیاسان مرکب

مقدمه: بیان استدلال به مطالب در تحلیل نهایتاً باید به مقدمه‌هایی برسیم نه بدیهی هستند و علم به آنها محتاج کسب و نقل نیست و نیز در تحلیل تسلسل تا بنوعی است پس می آید و در نتیجه مطلوب حاصل نمی شود.
منتهی شدن به بدیهات بر آن خواهان است:

۱- از همان اول امر تحلیل منتهی شود به مقدمه‌هایی که هرگز بدیهی هستند و لذا تحلیل حقوقی می شود.

قیاسی که از مقدمات تسلسل شده نه هنجاری بدیهی هستند قیاس بسط زنجیری نام دارد.

۲- و گاهی تحلیل از اول امر منتهی به مقدمات بدیهی نمی شود و ممکن است یکی از مقدمات قیاسی یا هر دو آنها نظیر باشند. در نتیجه بر این اثبات آن مقدمه یا مقدمه‌هایی که نظیر هستند باز نیازمند قیاس دیگر هستیم تا آنکه نهایتاً قیاس منتهی شود به مقدمه‌هایی که هنجاری بدیهی هستند.

قیاسی نثر از قیاس یا بستر بر آن بدست آوردن امطلوب تسلیل می شود
قیاس مرکب گوئیم.

مجموعه قیاس مرکب

قیاس مرکب تقسیم می شود به دو قسم موصول
و مفصول

قیاس موصول قیاسی است که نتیجه هادر آن حذف شده بجز یکبار به
عنوان نتیجه یک قیاس و بار دیگر به عنوان مقدمه قیاس دیگر آورده
می شود

مثال ← کل شاعری حکایتی
کل حکایتی بیاتم
کل شاعری بیاتم

این نتیجه را به عنوان مقدمه در قیاس دیگر قرار می دهیم تا مطلوب اصلی
حاصل شود مثال ← کل شاعری بیاتم

کل من بیاتم قوی العاطف
کل شاعری قوی العاطف

۲. قیاس مفضول

قیاسی است که نتیجه هزاران ^{نیمه هزار جایی} حذف شده است

مثال ← کن شاعیر حساس

کن مسکوتیا تم

وکن من بیاتم قوی العاطفه

وکن شاعیر قوی العاطفه

نکته: قیاس مفضول در علوم کثیر الاستعمال است و با تکیه بر روشی نتایج
و بطنی غالباً نتایج وسط حذف می شود.

نکته: بعضی از قیاسهای مرکب مفضول با نام خاصی نامیده می شود و به قیاس
مفضول می گویند در آنجا وجود دارد. مانند: قیاس خلف و قیاس مساوات

قیاس خلف

مقدمه:

۱- گاهی انسان نمی تواند بطور مستقیم به مطلوب خود دلیل آورد در این
صورت راه غیر مستقیم را در نظر می گیرد بدین نحو که دلیل می آورد به بیابان
بودن نقیص مطلوب تا صدق مطلوب را ثابت کند چرا که نقیصین
هر دو با هم کارزب نیستند.

۲ این روش یعنی ابطال نقیض بر این اثبات مطلوب خلف ناصیه
می شود.

تصرف قیاس خلف: قیاس مرکب است در آن مطلوب از راه ابطال
نقیض ثابت می شود.

۳ با توجه به اینکه قیاس خلف از اقسام قیاسهای مرکب است از اقسام
تسلیل می شود. الف باقتدائی شرطی: که تسلیل از منطقه وجهیات
ب- قیاس استثنائی

کیفیت قیاس خلف

اگر نخواهیم مطلوب را از طرف حق اطلاق نقیض بدست آوریم از قیاس
خلف استفاده می کنیم.

ابتداء رجوع می کنیم به مواردی که سابقاً قیاس خلف در آنجا کاربرد برده شده
یعنی مثال ضرب ۴ از تسلیل ۲ را انتخاب می کنیم.

مثال ۲	سالبه جنبریه	س ب	۴	مفروض صدق
مثال ۳	موجبه کلیه	ک س	ح	مفروض صدق
مثال ۴	سالبه جنبریه	س ب	ح	مفروض صدق

خلافه بهمان خلف منج است
 اگر مطلوب صادق نباشد، نقیض صادق است (قیاس استثنایی متعلقه)
 لکن نقیض مطلوب صادق است (نقیض تالی)
 م: مطلوب صادق است (نقیض مقدم)

این قیاس یک قیاس استثنایی است که برای آن (لکن نقیض مطلوب صادق است)
 از راه لزوم خلف ثابت می شود یعنی نیازمند استدلالت است و این استدلال
 از یک قیاس اقترانی شرعی به صورت زیر متصله و جمله است تسلیل شده

کفایت ساخت

مرحله اول - ابتدا نقیض مطلوب را بدست می آوریم
 مطلوب م س ب ح نقیض مطلوب م س ب ح
 نقیض مطلوب را در کنار مقدمه مفروضه الصدق (کسب) قرار می دهیم و تسلیل
 اول حاصل می شود و نتیجه آن را بدست می آوریم

کل ب ح ←

کسب مفروضه کل ب ح م
 م س ب م

مرحلہ دوم سے نتیجہ حاصل کہ از مرحلہ اول گرفتیم باصطلاح مفروض الصدق
ذکر یعنی صغریٰ مقاسمہ میں کہیں

نتیجہ مرحلہ قبل سے کل ب م

صغریٰ مفروض الصدق سے س ب م

با مقاسمہ بیان نتیجہ میں رہیں کہ باوجود تناقض دارند و در تناقض صدق
ہر دو ممکن نسبتاً صحیحاً کی نازب و دیگر عبارات

صغریٰ نہیں تو نازب باسٹ ہوں فرض پر صدق اس نتیجہ معلوم
میں شور کہ نتیجہ قیاس قبلی یعنی کل ب م سے نازب است

مرحلہ سوم سے نازب ہوں نتیجہ مرحلہ قبل ناشی از نازب
نوں کیسے از مقدمات آں است

کیسے نہیں تو نازب باسٹ ہوا کہ فرض پر صدق اس سے صحیح
کل ب م سے نازب ہونہ کہ نتیجہ نازب شدہ و از آن صحت
کہ کل ب م سے نقیض مطلوب است حال کہ نقیض مطلوب
نازب است خود مطلوب یعنی سے س ب م صدق است

قیاس مساوات

مقدمه: از جمله قیاس‌های مسلکی که می‌توان آن را به قیاس عربی ارجاع داد قیاس مساوات است.

از آن جهت برای این نام نامیده شده که اصل در این قیاس همان مثل معروف

الف = با

با = ج

الف = ج

این قیاس افتصاصی به مورد مساوی ندارد بلکه در مواردی مثل اعلت و مشابهت و مانند آن نیز کاربرد دارد. مثال: انسان از نظر فکری است / زلفه از عناصر است ← پس انسان از عناصر است.

یا مثلاً: جم جزئی از حیوان است / در حیوان جزئی از انسان است
جم جزئی از انسان است.

صدق قیاس مساوات متوقف بر صدق مقدمه خارجی محذوف است و آن مقدمه محذوف از این قبیل‌ها می‌تواند باشد.
مساوی مساوی، مساوی مساوی - جزء جزء، جزء است.
مائل مائل، مائل است.

ثابت این است که مقدره خارجی کاذب باشد قیاس مساوات نتیجه
نی دهد. مانند ۲ نصف ۴

۴ نصف ۸

نتیجه نمی دهد. ۲ نصف ۸ چرا که نصف نصف، نصف
نیست. بلکه ربع است.

تحلیل قیاس مساوات (الف = ب / ب = ج / ج = ز / ز = ح)

هیأت قیاس مساوات با هیأت قیاسهای منتهی به تالون ساختاریم
مساوات است زیرا تمام حدود در مقدمات آن تکرار شده.

موضوع مقدره دوم جزئی از محمول مقدره اول است، لذا باید این قیاس
را تحلیل کرد و آن را بصورت یک قیاس منقلم در آورد.

بدین نحو که آن مقدره بیرون مقدره شده را به مقدم دیگر منضم کرد تا سائل
یک قیاس کامل بشود. کبر.

با این حال در نگاه نخست بدین طریقی رسیدن منتهی به مقدره خارجی
نیز نمی توان. قیاس تکلیلی دارد که حدود در آن تکرار شده باشد و روشن

نی شود که این قیاس از چه نوعی است. از این رو تحلیل قیاس مساوات
به حد در مترتب در قیاسی که نتیجه مطلوب را بدهد دستوار است.

لذا برخی آن را قیاس مفرد و برخی قیاس مرکب گفته اند اما صحیح تر آن

است که این قیاس را از جمله قیاسهای مرکب بدانیم.

کیفیت قیاس مساوات

اس قیاس کو مرکب از قیاس اس

قیاس اول سے مقدرہ اول قیاس اولی

الف مساوی ^{مساوی} است

ہر مساوی با ، مساوی مساوی ج است

از مقدرہ دوم قیاس مساوات کفرقتہ آمد

الف مساوی مساوی ج است

اس قیاس شکل اول است

قیاس دوم سے شیبہ قیاس اول را مقدرہ قیاس دوم خارجی دہم و باقیمندہ

کردن مقدرہ خارجی یک قیاس منطقی تسلسل میں دہم

الف مساوی مساوی ج است

مساوی مساوی ج ، مساوی ج است

شکل اول

الف مساوی ج است

قیاس اول سے ^{ناخن} دست بدن

ناخن جزو دست است

ہر جزو دست ، جزو جزو بدن است

ہر ناخن ، جزو جزو بدن است

قیاس دوم سے ^{ناخن} جزو جزو بدن ، جزو بدن است

ہر ناخن ، جزو بدن است

استقراء

تعریف : ذهن تعداد از چیزیات را بررسی می کند پس استنباط می کند از آن حکم خاص را.
مثل اینکه بررسی کنیم تعداد انواع از حیوانات را و بیابیم که همه کدام از انواع آنها
موقع خوردن غذا یا این را حرکت می دهد، پس استنباط می کند قاعده عامه را
و آن : همه حیوان ها حرکت می دهند ^{زنان} ~~فردان~~ یا این را ~~مورد~~ خوردن.

پس حقیقت استقراء آن استدلال بی خاص بر عام است.

انقسام استقراء

- ۱- تام : از این جهت یا مورد بررسی قرار می گیرد همه چیزیات که می شود تام
- ۲- ناقص : یا از این جهت که مورد بررسی قرار می گیرد و بعضی از چیزیات که ناقص

تام

~~کلی~~ استقراء تام ضد یقین است و گفته شده که به قیاس مقسم بر جمعی برود
و در باره این استعمال می شود.

مثلاً هر شکلی یا دایره است یا فیلو دار، هر کتبی منتهی است و هر ضلع در این
منتهی است ← پس نتیجه می گیریم هر شکلی منتهی است

ناقص : بررسی نمی کند مگر معنی از فیزیات را ،
 در مثال حیوان که حرکت دادن فک باین زحمان خوردن که علم استقرای
 اکثر حیوانات این ویژگی را دارند .
نکته : استقرای ناقص مقدر قلم است چرا که ممکن است یکی از حیوانات
 این فیزیات را نداشت باشد ، مثل تساح که فک بالا را هنگام
 خوردن حرکت می دهد .

تعمیل
تعریف : منتقل می شود ذهن از حکم یک چیز به حکم چیز دیگر بطور استرک
 بین آن دو و عبارت دیگر ثابت کردن حکم در یک چیز پس با چیزی
 دیگر که با آن مسابقت دارد .

نکته : تعمیم در عرف فقها ، قیاس نامیده می شود ، همان قیاسی که اهل
 سنت ادله احکام شرعی می دانند .
 اما صیغه قیاس رافعی می کنند و ^{حجت قیاس} ~~حجت قیاس~~ معتقدند عمل کردن
 به قیاس در دین از بین نبیره شریعت است .

مثال : زمانی که نزد ما ثابت شد شراب خمر صیغه شراب انگور
 در اثر نداشتن درستی شراب خمر است ، همانا حکم مستی حرام است پس
 ما استباط می کنیم شراب خمر نیز حرام است یا حداقل احتمال حرام بودن
 به دلیل مشرک بودن آن در جهت مستی کشندگی

ارکان تمثیل

- ← الاصل: همان جز اولی در صورت حکم برای آن معلوم است
(شراب انگور در مثال)
 - ← فرع: آن جز دوم که مطلوب و انبات حکم است
(شراب خرما در مثال)
 - ← جامع: صفت مشابه بین اصل و فرع (مست لندی)
- در حکم: صورت حاکی برای اصل معلوم و می خواهیم برای
فرع نامت کنیم در صورت در مثال

نکته: در این ارکان منعقد شده تمثیل، اگر اصل و شخص معلوم نباشد و
صفت مشابهت و وجود نداشته باشد، استراک در تمثیل حاصل نمی شود.

حالات علمی تمثیل

تمثیل با همه سادگی در ادله فایده نمی رساند جز در احتمال، چرا که
لازم نیست نه باشد از شباهت روح نیز در یک مسئله یا چند صفت، باید
شباهت در همه وجوه باشد، پس زمانی که دیدی شخصی را شبیه
شخص دیگر، در قدس یا چهره اش یا در بعضی عاداتش و یکی از
آن دو حتما مجرم نباشد، بنابراین نمی توانی حکم کنی بر دیگری که آن
هم مجرم است به خاطر شباهت بین آن دو در بعضی صفات یا کارها.

نکته ۱: زمانی که رجوع تسابیر بین اصل و فرع زیاد و قوی شود، احتمال قویتر شده و نزدیک یقین می شود یعنی تبدیل به ظن می شود.
 و تالیف از این باب است، پس بر شخصی که صاحب اطلاق خون یا سرور حکم می کنیم در اولین نگاه، چون شناختیم شخص را قبلی که سباحت زیاد در جبهه یا عادات دارد، و صاحب اطلاق غریب یا بد است، و همه اینها بجهت آن از حق ندارد
 ← حق نیست

چه زمانی تمیز با استقراء ملحق می شود؟

نکته ۲: در صورتی که بدانیم جهت مسابحت، علت تامة برای این آیات حکم در اصل است، و هنگامی که به خوبی یقین استنباط کنیم حکم ثابت در فرع را به خاطر وجود علت تامة در اصل امکان ندارد قائل گنند معلول از علت تامة، بنا بر این همان در این آیات مسابحت، علت تامة برای حکم است.
 و این احتیاج دارد به محبت و حجت و کار آسانی نیست حاصل شدن این آیات حتی در امور طبیعی.

و همین در این حالت طلع می شود از اعتقاد استقراء که صبی بر علت و مفید یقین است

نکته ۳: اما آیات محبت مسابحت آن علت تامة برای نبوت حکم در مسائل شرعی را هم نداریم بسوی متر شایع یا امام انگار است.

بلادرین اگر علت از شارع صریح بیان شده، پس دیگر اختلافی نمی باشد
بین فقها در استدلال آن بر بیوت حکم در غرض.

مثال ← آب جاه وسیع است و چیزی در آن فاسد نمی شود، چون دارای منبع است

از این حکم فهمیده می شود که هر آبی که وصل به یک منبع بود مثل آب حمام و آب
لوده کسی وسیع است و چیزی در آن را فاسد نمی کنند.

و در حقیقت این تمسُّل معلوم در آن جهت مشابَهت علت تا حدی است که از
باب قیاس برهانی مفید یقین می باشد، هنگامی که جهت مشابَهت حد وسط
و فرغ حد الهی و حکم حد اکبر باشد در مثال آب؛

جهت مشابَهت اولی

← آب حمام دارای منبع است ← فرغ
هر آبی که دارای منبع است، وسیع می باشد و چیزی در آن فاسد نمی کند. ← حکم
به آب حمام وسیع است و چیزی در آن فاسد نمی کند.

از اسم تمسُّل (و اسم قیاس به اصطلاح فقها) خرج می شود و این عمل اختلاف نیست
نزد آنان ، قیاس برهانی